

فتوح الحرمین

شهر رمضان

امواله صدری

۸۷/۵/۲

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۹۰۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب فتوح الکرمین و صلوات علیهم
مؤلف سلاطین لاری و عبدالرحمن حاجی

مترجم
شماره قفسه ۱۹۰۳۹

جمهوری اسلامی ایران
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
۲۱۵۲۰۴

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۹۰۳۹

۱۹۰۳۹

۲۱۰۲۰۴

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموع الکرمین و صائب جمع

مؤلف ملا محمد علی لاری و عمید الرضا حائری

مترجم

شماره قفسه ۱۹۵۳۹



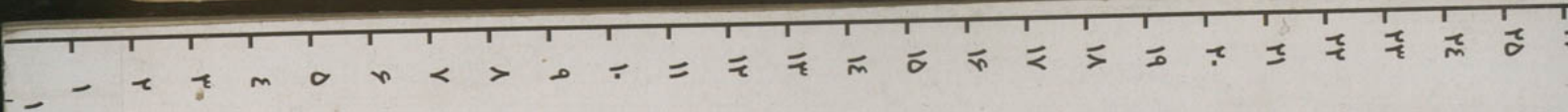
جمهوری مآلایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۵۲۰۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تخلص
۱۹۰۳۹

۳۰۲۰۴
۶۲۰۶۱



بسم الله الرحمن الرحيم
بسم الله الرحمن الرحيم

ان در جهان نغمه الایتر
کون کون قطره دریا می تو
میخ شیار التبت
عین وجود اصد ما میت
جلا ذرات لئو تو اند
بر تو خورشید وجود تو اند
است برت شاد تو
بود وجود در دست تو
ایرنا فان بظهور تو جور
بود تو خورشید تو بکم نمود
تو قدم خود نهاد بر من
بزر تو افاق برون و درون
مرتب ذرات تو بکل
کار و دش زطق بسلب بیان
معد تو از صیقل لفظ است
ناطقه افکنده معجز تو پیش
در عبادت کفیم کسی
هم بر سر که هر جهان بسی

نقل خود اندیشی در لیل
کتاب الفان در پیش

که لقدم با یک زند تو نیک
کجا بیار سر اولی در نیک
در رخ گل آسب کشتای تو
داده کویان بخسرای او
پیش لالال تو زمین دوران
زر صفت در تنه سمان
در صد و پایش خورشید و ماه
صیت خشنده کینه
احسن بهم بزولیس
ز کز توی النعم
چون نعم اوست برون از
کیف بود به بن المقال
تحت او پیش از شکریا
شکر هم از نعمتای صدر
که هر زبان صد بودم پیش
شکر وی از صد تو ای می
بست توان فکر گذاری او
که هر بودت کرباری او
هست توان اول دین تو
نیک که این کرم او کنم
که هر جان و صدق من نهاد
نور در زور و روشن نمود
دادم نعمت تو فوق حج
من فرج الباب و لوح
دادم ادرم خود وفا
ساخت مرا طایف پیش

بسم الله الرحمن الرحيم

و

ظل غلبت لب من ننگه / داد بهای دل جانم سینه
 این بود از فرط عطا و کرم / کج بود تیر بار در هر جسم
 بر در باب کرم مغیبت / خواه در از در خواه است
 اینک بود خاتم اهل جان / کانت کنی بسیم و کانت
 این صدم محترم کبریاست / مخزن آن خلوت خاص است
 از در درگاه کریان صبا / کرم لاف در آید یک
 یک بود از ادب شرط / چه در در پیش صراحت
 روند هر آنکه نداد ادب / کس بدرون در نرو طلب
 ما قدم خود نه بخود سوختم / بی طلب راه نه پیورده ایم
 ز زه صورت از این طویل / بود درین بادیه مار و کل
 میشکار از زین طبل باز / باز نیاید بسرت باز
 مانوسه بانک صغری کوش / منع نیاید بچین در خروش
 دای خود داده بخود راه / منظر خود ساخت منظرگاه ما

ماهر تهمان

ماهر تهمان و خدایان / به که فصولی ننگه همان
 آنکه درین خان کرم است / قوت دل از خون جگر است
 که دل نبرد در خون جگر / به که بنو خاک صغری کوش
 آنکه در کوه کعبینه است / کعبه جان در جسم کعبینه
 هر که بعالم همه مشتاق او / از دل و جان مایه مشتاق
 آن که هر ذره قریب بسند / در طلب وصل صید بسند
 آنکه در قفس و بند خار / نشسته است او از افغان
 من که ندانم چه جز قریب / چون لغتوم سوخته چون
 هر دو جهان بر کتم از دوراه / تا ننگه کس برج او نگاه
 در سر هر کوی غبار کوش / از بی هر دیده نکاش شوم
 چون سگ در جوانم دروم / عوبده با خلق کنم رو برو
 کوه کشته در مقصد هلاک / چون تو شوی یارم از ایشان
 تامل و ناعیند ازین گفتگو / صورت غیر از نظر من استوی



کفت تو با من و من تو
 باز کنم دیده روشن تو
 هر چه جز تو همه سرساز
 بلکه خودم هم ز خودم دور ساز
 تا نکرم هم نبودیدارتو
 سید کنم در هم اطوار تو
 تا نشوید در دست جدا
 گسشت نامه بخدای خدا
 او که درین پرده او کرد
 زخم چشمم ز روز ما سوز کرد
 چون که نیم سهرم دیدارتو
 بی نازم بر در دیوار تو
 تا نشوید در دست جدا
 زان که همان برین ازان رو

تا نشوید در دست جدا
 او که درین پرده او کرد
 زخم چشمم ز روز ما سوز کرد

تمت فی فرغت الحسب صلی الله علیه وسلم

و عشق ازین پیش درین تو
 بی بدل بود وجود ریتیم
 این جزین هست که نشین
 شکم برو با هم فحمت برین
 فخل من سزده زین ا
 کشت لزه است هم جان و دل
 سست ازین باغ گلشن
 کشت شده چه بریل امین غنچه
 سواد سرفلق اخنه
 سایه بفرق ملک انداخته

ازین

لال از آن طوطی شکر شکسته
 آمده باروح قدس سخن
 علت غای همه عالم است
 سرور اولاد نبی دم است
 واسطه فیض وجود همه
 رابطه بود و نبود همه
 مانده هم جا اثر روی او
 هر دو جهان قیمت یکو کا
 تازه بر خفته بکتب رتم
 بر خط پیشینه کشیده رتم
 ای شرفی عویش نعلین تو
 و کی که فقط و نمازین تو
 خطبه دران روز بنام تو بود
 که نه زمان بود و غفرتو
 پیشتر از آمدن در زمان
 سکه تو بود بعالم روان
 این هم بر اهل بعیرت عیا
 کذت نبی از تو نشوید جدا
 دولت پیشینه هم بس
 کرد نامور و سراسر اندر کار
 نوبت دولت تو آمده
 نوبت پنجره تو آورده
 هرگز از در که دامن نشاند
 دامن او آتش معجزت نه
 معجز تو با ما بد چونکه هست
 رونق کار تو نباید شکست

۴۴

آنکه شرف یافت بیدار تو جان بجز بود ز آنکه نیت یار تو
 مانده تو دریدیم و نه آنکه تو بودی بی درک ای هم که بد آنکه کسی
 خود بخود از تو بنیالی خوشتم پیش نظر از تو مشغالی کشتم
 محنت بخوبن غم کوه کن این ز نظر خاستم و این که
 ماهم خرم ز اورز تو کن به چنین سخن جان باز تو
 تو ای لطف عطا و کرم جنبه رضا جوئی از ما لیم
 چنان از آنکه اولی سبب کوه دل تو باز ز ما نذر سبب
 آنکه با و از دل از تو بود روی تو ز او از تو خود
در تقبست غلغله را از زمین و ای معصومین و صحابه
 فخر عالم کون و فساد جا که در کف کسیت نهاد
 خاک نشینان که شکستند و او قوام هم شان زمین
 چونکه نباشد هم زمین جانان خانه دین کشت برین نصیب
 غصه هر چه جوید بشمار غصه دین امد از آن جا که

ع

رشته جانز اغده از یکدیگر هر یک از نشینان لبش غصه
 آنکه از کس که دین شد در داد کویان بیخوت محنت
 بس که ز جان بود هوا بار آه از ارکان بهوار شمار
 محوشه از خوشیش بسبان هوا نایق علی الکل لعل الوفا
 و آنکه از و زمین بسیار سو تاب خورشیدش زمین بر فرد
 نودده و کرم رو شد محنت که لبش خود لبش لبش لبش
 قول بی دانه همین در رواج جفتنا ز اعراض سراج
 و آنکه یا کشت بروش نفا از عوق خورشید شده زمین
 تازه از و کشته کلمه پستان صافی و پاکیزه جویاه معین
 و آنکه جو خورشید فلک جارین ماضی بر افاق بنور لقیین
 قوس خاک که از و مندر زیاد کرد زمین و او فلک را به باد
 روی زمینش هم ز زمین مخرج آمد و لطف زمین
 مخزن اسرار الهیت خاک پسر ملک بر ز و شکر خاک

چونکه کس در شرف ملک استیلا
 کرد بنی کینیت او بو تراب
 ده که ازین خاک هر کجا رسد
 نمکست فرود کن از آلهامید
 بکش فرودس در باطن کینیت
 در بران روضه نماید در
 روح کلر الجمان در زمین
 موی حسن داده روی کین
 که در صورتشید بچرخ کین
 بوره بخوبی حسین و حسن
 مردم ازین پانچ بری برسد
 تازه تر از تازه تری برسد
 تا که باطنش عشق آن بسپرد
 در هر عجب بسپرد کله برسد
 این دو در و در هر روح ملک
 نظر همان داده سما تا ملک
 بزازان غمچه ضوین کین
 رسته کلمی تازه و تر چون سخن
 کین خوشی بر حسی و حسین
 کین یقینت از و درین
 شد صدق گوهر عقلش فرخش
 ساحت شکر که کلش در
 شده از و با زلفی عجب
 داره ترمای علوم و ادب
 آن دو نماند که تا روزین
 بار و روزگار از یا حسین

سبیل

علم که در روی زمین و افرا
 از دم عین نفسی با غرا
 باز شکفته کل از باخ او
 داده جلادیده با باغ او
 بسپرد بان در کرا کینیت
 غنچه شد آن هم او شکفت
 صادق و صدیق بصیرت
 ناظر و منظور کین نظر
 بزازان کین عالی تبار
 در هر طلب بود که بعد بار
 کام و ولایت شده غیرین
 یافته کین عجب درین
 آنکه بر داند دل نیاریم
 حافظ عیفا است خلق کریم
 باز رسید از جن او کین
 کلامه روح القدس کین
 خاک خسر اسبان شد از و
 خلق با آن بود هم در حسی
 دم جز زلف از صفت میز
 داد و بخشید از دستش
 خلق محمد کرم در تقصیر
 هر دو عیان کرد علی رضا
 بزازان طینت عجز شد
 جلوه کردی کرد کل از کینیت
 برده تقوی کرو از باقی
 شمره ازان یافت با کینیت

زنگ زواری دل مشتقی کینه او کشته از آن روغن نقی
 سرود از و با زعی قطری در صف شیران و غاسق در
 زاده از وزیده پیچیدگی حسن و احسن حسن عسکری
 کج سخا کان و فاو کرم سایه در طوبی باغ ارم
 باز هر کویم هر کلن زوریه ده هر کلن کلشن آمدیدید
 نکست او برده زو لنگان پر شد از و در امن افزون
 نماند رجال بشمیر کین بدم عیس نفس او درین
 یاری نمدی آخر زمان خلق جهان یافته از روی ایمان
 گفت بنی کندی ملک و فیله روی زمین بر شود از عقلی
 رشته که از حق بنی بسته باز بان سلسله پیوسته
 فقط از جو ببول رسید کاری به ایت نمایست
 هر یک از آن کوی کیت فرو داده لیب روغن در
 سلسله شان سلسله من آب هر یک از ایشان عجب پیوسته

هر که بان سلسله پیوسته روز قیامت ز بلای سینه
 من که درین روضه یافتم زان کل و کلزار میو بر خورم
 نکست آن عطف لحن بسحر ا خار و خس سر و سمن بسحر
 غالیه ساکت از آن کلکن مشک ترا فشانده بروی
 ریخت بر اوراق سمن مشک کرد خیم باعث نظم کتاب
 پر خرد را چهارین مختصر فهم شد از تریب و بطی خبر
 زان خمسه شش خمسه از ل خود بردل و جانش در راهت
 چون بقرح دل و جان سینه کرد فتح المهر مینش لقب
انگار کتاب در زمینه اسباب این سفر مجتهد اثر
 ای که درین راه قدم خدیوان که قدم بر سر جوی پانی
 دست زو امان و صفت کارش پای تر در زره از کوشش
 مالک از ایک بازده راه وصیت بزبان سازده
 حال احوال نظام مشور در ره دین طایغ و ظالم مشور

ظالم

که هم کجی بود مال شان
 تا تو اینش لبها به زبان
 نقد طبعیت طبعی بسیار
 سالک ره را بود رعیت حکار
 نفس تقوی و صیت
 راهی که شوینت نفس
 عزم تو بس کعب رهوار تو
 کوز ساند بره از ار تو
 کوزی رو بقطار و همار
 قطره اشک از دوران در قطار
 محل خود ساز کن و در راه
 ما که در سایه بکر مای راه
 زاد تو تقویت که ان از تو
 هست بقران صفقتش خیراد
 آید زین هر دو برارک بیبا
 یای تو کرد و همه جا دید با
 آید پایه از ان چشم سر
 کو کبشود دست درین نظر
 نشنود از کوس تو بانگ حس
 بانگ حس نامه زار تو بس
 چون برفان حروف است
 تیز زبانی جو میغلان کجا
 کبر سرت از خم میغلان جوباله
 سینه کل هم بود از خاز
 ریزش سوار ستم خار زاره
 کان کل مشکین شهودت
 عجز خواه

بجی

سالی ازین پیش در بر تو
 در دلم افتاد بی اضطراب
 مرغ دلم سوی حرم ساز کرد
 بال لیم بر زد و پرواز کرد
 خضر هم نقشه بد بریا فکند
 موج زده خشت بجای فکند
 جو نکند سیم برین حجاز
 بو سزدم از صدق بنیاد
 شوق حرم در دلمن خوشی
 کو کبشود عشق ره خوشی زرد
 لاجو کل مشکین نقشه مشکوت
 طایر جان مرغ خوش الحان او
 عالمی و یک کا و مد کوز خار
 هر طرفی بلبل او صد سزار
 من ز صفاک روشن خج بر
 کشته لجر این حسد ای ای
 هر که جدا ماند ز کوس صیب
 در همه جا هست ای و خوب
 هر خدا اضطراب عاشق نواز
 ساز کن اینک تمام حجاز
 لغم نور و ز خوب باز کو
 هم بزبان سسری راز کو
 هست من الحزن بر صنوبر بلال
 سخن لدی الدن حدیث
 باز کن آن برده که عاشق کل
 شوق ربا روح فردا دلکش
 عجز خواه

یا وکن آن ناله کشتهای تار
 خیزدم از جان تبینای یار
 نامه نضرب خوش بند
 کلمه از دیده مار و درود
 حال از اندوه غم شتیاق
 در الم غربت و در ذوق
 پای بر سر کرده قدم بیزم
 ذکر حرم بود وجودم بیزم
 بویس زمان کوی بوشیدم
 پای جوشد سوده بوشیدم
 سوخته از گرمی ره مال و بر
 ساقه با چشم دل خشت و بر
 جمله خلاق خوب تا بخم
 با دیده میب ابوای حرم
 رای سوزید و نشوید راه
 ناله رسیدیم باجرام گاه
 زوتم غم نشان هم در میج و گله
 گوته در کون شد طایر حرم
 گوته باغن دراز
 سینه بر از آتش در دل دراز
 ز آتش دل خسته بود
 جمله دران عرصه خرد و احد
 یخسر دلفت دران عظم
 از ره تعلیم که ای فایده
 سنت راست کدرین
 باز نمایند یکایک لحام

آرمینه

اینده خوش جلا میدهند
 زنگ زد این صفایند
 غسل بر رند در آب از سخت
 تا شود احوال بر ایشان در
 نه همان کرد که بر ظاهر است
 کرد عیارات که بر خاطر است
 جوی بر است علاقات
 کالنت با سباب همان
 یک بیک التماس را دور ساز
 لعیه صفت خانه بر از قنار
 اول از ایشان کنان شو
 لب خیریم در اوقات شو
 بر سپردن خاک بر ترات
 نیت غسل او روکن شد
 جان بنیاز رو بدن در نماز
 بعد نماز از بر صدق و تقوی
 سجده کن آنکه بره پیمان
 نیت احوال نمازین
 ای شده در نیت حج در نور
 در بود نیت حج قران
 نیت از لیسان کدران بر زبان

اینده خوش جلا میدهند
 زنگ زد این صفایند
 غسل بر رند در آب از سخت
 تا شود احوال بر ایشان در
 نه همان کرد که بر ظاهر است
 کرد عیارات که بر خاطر است
 جوی بر است علاقات
 کالنت با سباب همان
 یک بیک التماس را دور ساز
 لعیه صفت خانه بر از قنار
 اول از ایشان کنان شو
 لب خیریم در اوقات شو
 بر سپردن خاک بر ترات
 نیت غسل او روکن شد
 سجده کن آنکه بره پیمان
 نیت احوال نمازین
 ای شده در نیت حج در نور
 در بود نیت حج قران
 نیت از لیسان کدران بر زبان

این نیت است که در روز
 نیت از لیسان کدران بر زبان
 نیت از لیسان کدران بر زبان
 نیت از لیسان کدران بر زبان

در روز چهارشنبه که در روز

در روز چهارشنبه که در روز
در روز چهارشنبه که در روز

السم فی اریه العر صیر مال و نقیب لها نثر

ای ز شمع شده اجرام بند
سازیت از برج لبره بند
غره شوال بودت در اش
صحر عید در کربت انکاش
نیت اجرام بی عسره کیر
لیک در اثر بودت ناگذیر
هم یحیی سال لنگام حج
عنه نماز بی حرام حج

حریق اجرام بستن و تلبیه گفتن

چونکه با حرام نمایی پیام
بر تو شود فعل طبیعت حرام
از بی اجرام غزار روزدا
به بودار سازیش از هم جدا
بر صفت حرد در ادراکضن
جام حرام میوشان بن
زندد یکا از او کیت از هم
میل حج فرد کیت از هم
حده او با کفن باره به
عاجز و اقتاده پچاره به
سرو کل و یحیی و شبین
با کفن باره روزند از حین

در روز

رو بردن انان که گزاشیده اند
نغره لبیک سپر اشیده اند
تلبیه ساز بنیت قرین
زانکه حدیثت نوازقین
تا کفنی بلبیه محسوم نه
گسب کن از واقع عالم
تلبیه لغیبت نکو کوش درار
نغره لی بلبیه کفست برابر

لیک اللهم لیک لیک لا شریک لک لیک
ان الحمد والنعمة لک و ملک لا شریک لک

نغره لبیک به بانک بلند
است بر اهل بصیرت لبند
تلبیه بانیت چون کشت
بست ز افعال طبیعت
کر بر موسی کنی از خود جدا
بر تو شود واجب از خدا
زانکه تو از خوشتر آن زمان
از هر بری است با لبان
مال لسان به که عیانت
حرم کثرت جوضیانت
الخیر در اجرام حرام است آن
دور شو میل من سوی آن
اقون فی الناس غلامیت عالم
تو پورا شده بین الامام

دعوی خاکی کنی و امتیاز
 نماند نه که کس چون یاز
 بهر عین شد دل فاضل
 حالت لبیک ز امیدویم
حکایت بخودی امام زین العابدین علیه السلام
 پیروین روضه صدق و صفا
 تازه نعل جن مصطفی
 خرد عین نبی و رسا
 میوه بستان بتواری علی
 داده جانش دل در دست
 تعب مال علی و حسین
 در ریح فائده لایزبور
 چونکه بحقیقت قناری در
 وقت در احرام جو ماه تمام
 ره باز و فائده مصدق
 گشته رفیقان هم لبیک گو
 او شده در بحر خیر فرو
 نغمه شش ز باد کشتان در
 از جهت نمید کویا نشد
 لرزه بشنید و تماشای جوید
 ز روشش لاله فرس سید
 صعب مطاش بر آمد بسیم
 شاد و کشت گشت زانند لیسیم
 خلق در آن فکر آن حالت
 شد تکلم جز مانی کر لیسیت

حرف

گفت که لبیک ای صاحب
 لبیک هرگز ز بیم پرو است
 حرف ردوم ست صاحب
 مانده درین غوف بر جان طول
 چونکه لبیک بان بر شود
 بنجوزی صعب بر و رونود
 نماند آن کند بر و زین
 گرد نعل زین را جابرس
 زانکه بیعتا و ثواب با
 نرفته نیز ز کردون با
 انکه پیشش بود آرام گاه
 جام حسرام کند گریه
 تا که با تمام نشد در تری
 زد نشاند آن غشه وان پیوست
 انکه کریم این کریم
 پیوسته اش بچشم او محبت او
 انکه بود ال رسول امین
 وقت عبادت بود همان
 ماجرب نیم و سگ کیستم
 نیشنا سیم که ما حبیبیم
 غه شده بر علی خویشتم
 تمیله زده بر کرم ذو المنین
 بار خدا یا یحیی سپیم او
 کاوری آن بیم با هم فرو
رسید که شرفه و دیدن کعبه نوحه زاد ما اند شرفه

شعله ز داغ در جوارح جرم
 بجو کل سسخ ز باغ ابرج
 آتش موسی ز دل بر خور
 شعله ز دروغ من سستی لبوس
 من ایمان نور شد م سول طور
 چونک رسیدم بچو ای نور
 بس که مهابت بدلم نمود
 چشم نیارستم از اول گشود
 بر صفت رخ بجز صفت
 بال و پر از کرمی او سوخته
 ز فرخ زدم آمد بگوش
 دیک دل از شوق ترا آمد
 سیل سرشک از فزوه شکبار
 پر زد و چون شد از انم کنار
 فانی گشت یکم و نسیم
 سوی حسدیم رحمت رویم
 در بند نروج بر دوازده
 دیده ام از شوق فشان شد
 دیدی خانه که افت و طاق
 گرد بگوش هم طاق و رواق
 چشم گشادم بکل روی او
 قوت دل یاقه از بوی او
 بر جانش جو جاره نمود
 روی نهادم برین محمود
 شد محو ز نسیمش نقاب
 گشت موز ز رخسار نقاب

تقط

نقته گذاران فروغ و اصول
 سلسله دران حدیث رسول
 هر یک از ایشان زده روی
 بسینه درین پرده نوای
 شسته اگر پیش و گرانگیت
 چون برشته شد سید بی شکست
 طایفه که سخنان که اند
 عقده گشایان کلام
 چون که بر لب لغین بنقده اند
 در صفت کعبه صحن لعل بند
 پیشتر از خلق زمین حساب
 بود اسی تمکن بر لب
 کردوی از طرف اللهبان
 طوف ز تان بر صفت ماهیان
 سان جو یکدشت هزار آفاق
 منبسط از پای او شد برین
 فرش زمین چونکه شد انداخته
 کار ظلم گشت از ان صفا
 از زمین زمین ز الجلال
 گرد بر سو تمکن حساب
 بیت خشین که بنا کردند
 وضع بعالم پد ما کردند
 گشت مبارک حسرم کرمیا
 کردند پیش لقب ام القری
 اصل بنا چونکه شد اول برتر
 چون نشود محکم بنا خسر

نقش بر البت بر آینه
 کشت جوهر آب زمین
 طنیطش از روح روان
 در حرم خلد بس ماه و سال
 عاقبت از خلد جهان دور
 بهر تیغ وی آمد ضرور
 یافت بران عصر گلستان
 کرد وی از غایت شوق
 چون کشت از جوش دل
 به رحمت الله که صین بملک
 بود از آن خاک تن خایش
 کی رود القصر این ابرو کل
 شب چشمه جو کردید طوفان کجا

خواه زمین کوی فزاه آسمان
 آدم خاک لبش نه از آن
 سبزه گلزار جهان ساقشند
 بودند که احد را بلال
 عذره و اله بهجور مانده
 کین با قوت از جرح کبود
 تعب ما را بود التون بجان
 طوف کنان کشتی در گردی
 باز همس کرد لفظ لبش
 خاک سب نید در افرنج
 کرد هو باک نه غنا کیش
 خبر بوطن خفت غریت زرد
 باز شد از خانه سوی آسمان

عبد کاب

غنچه جان ابرو کاش از دست
 خود شده مشغول بکار
 داد سبب مدد کایش
 کعبه پندار کنار بکشت
 تازه کلی سسته ز باغ خلیل
 دیز میاید کل این غمخوار

در رعایت حرمت این بیت با عظمت

ای که برین خاک قدم نهی
 اول از الایش تن پاکست
 با یاد بر سر این کوی نه
 دولت از قولی این در را
 پرده این در که را از ما جان
 با برین زود درین پرده

کار دست این که بکار دست
 دست بکار و بر زبان دست
 کرد خداوند جهان یا ریش
 در تن افاق بجای دست
 روشن از و چشم در باغ خلیل
 تازه شود و بر تو لب بر

با سبک کوی حرم می این
 بس لعل کیم در ارض خاک
 لبش همان خاک از غم
 نیست خیزین در در در
 عاشقش تریق آسمان
 پرده در کی درین پرده

مانند دیده تو پرده دار
 دست بجزت بر این دره
 بس که رخ زرد بر سپردانند
 از رخ زرد اندوده شد
 ما هست کردون شد از آن طلق
 تا بود این طلق این در نشان
 دست درین طلق بدست
 این بود طلق انگشتری
 در سلمان که همان در گرفت
 سکه اش از طلق این در گرفت
 کردن جانها هم در طوق آن
 جیب خمرش شده از شوق
 نوکن دایره نه ملک
 غنه که طلق در ملک
 دست برین طلق زین طلق
 تا نشود بانک زین طلق
 طلق این در زین طلق
 هر که خرم نه بدش جور
 بار خدا یا ملن از خود در
 خرمی ده طقسیم خود
 دور گتم از در اهل ریا
 بار هم در حرم کبریا
 گوش دلم بر خبر خوش کن
 تاج سرخ خاک در خوش کن
 خانه خود در تکمیل این بنا
 طقسیم از حرم و نه از حقیق
 سلام

خانه چو شده مانده بستگی در
 لبر نشان خواست ز رنگ در
 در دند از چهل بوی قیسی
 لذتین آن بانگ شنیدی
 گفت که آن خانه چو چوین بود
 سنگی از آن در کف من سبز
 باز پستانید و ولایت برین
 باز نیش لب خورشیدین
 دره میضا است در لعل خورشید
 این که تو توانی حجر الاسود
 قول سوال است کین مستی
 بود در خشنده چو در صفت
 بر تو دلهما جو بر او فتاد
 یافت ز دلهما سیاه این
 تو هر با کینه غنبر سرشت
 کاهده باره قوس از لبشت
 بروی ازین کونه انتر ما رسید
 تاجه اشرا به ما رسید
 این که از جمله که با جد است
 گفت میگرد که همین ضد است
 هر که بر دست نهاد از بهر
 دست نهادت بدست خدا
 کار جو بر وجه صواب ایدش
 اذن فی الناس خطای ایدش
 خانه دل چون نمود ز در کل
 داد از آن تا نشود کوس

هر شونده بستانیده که
 ساخت سر اقدم از بند
 خلق از این روز قدم سوزد
 روز شب از سینه میسوزد
 آنکه بره کم شده و یکس
 مانت خلیش جرس رسد
 مانند آن صبح لغت درین
 تازه شده بی وضع بجز درین
 شش گند از آن مانده جز از در
 نمادش سولی باور کند
 هر چند زان صوت می کند
 چونکه در عهدش این زبیر
 کرد در احوال و در اعتدال
 ساخت احوالش بی زاد
 خانه بنا کرد بر وضع خلیل
 باز جو حجاج در آمد همیشه
 تاعده نهاد لجامی درین
 که زوره است بران احمی
 عاقل ما کان بعد البنی
 ریخته و ضایع شده چندی بار
 لیت که شود از سر کار
در نظار نیست عایشان در بس این پرده سره ما است
 کسیت تعلیم با بربان او را
 غرض دهد مشتمل بر جانری

در نظار
 کسیت

ماه را بتنا و در و در سنگ لایخ
 چون ز روش سر نشو و شاخ
 که محض در غلامش است
 بی محض زاب حیات است
 ز هر نه من که علم کشید
 لال شده با بنام و دم اند کشید
 مشکل اگر اید از و این ندا
 که هر کس بند ز بندش جدا
 داده تعلیم بر این کار خط
 تا که در دم نرند زین منظر
 جمله زبان زین عالم است
 چه بر روی بر در کج غریب
 آن دو هم آواز که سازند
 هر دو ز یک پرده نوازند
 نغمه این صوت زبان نشان
 شکل این بر خط ایشان
 به که زلم بر ورق ذل رقم
 بی مد و در و در و سع قسم
 منطق طبری در کارم بکار
 تا تو ز چشم زبان سینه کار
 عاشق و معشوق اگر بکشند
 راه دو صد ساله سخن ما کنند
 یار یک چشم زدن کس کار
 کوید اگر از آنکه سیدش یار
 هر خنده اوست زبانی در
 میدوش نطق بیانی در

لفظ الشیخ امدو معنی یطوف
کی شود انظار یطوف از شریف
چون بزودی بحقیقت زبان
کرده خصامت بجای از آن
ما حقیقت بجای از خودم
بر ورق دل زخم می کشم

در بیان کبریا

کعبه بناگشت ز روی نیاز
سوی دل آرند بدن در نیاز
سجده که آن باشد و سجده حق
معبده آن باشد و معبود حق
نایب حق آمد و ظل خدا
سایه نیامد از صاحب خدا
سایه صفت یک سایه ای درو
نافته انوار آبی درو
طاعت آن نیست تغییر
فروع از رکان رکوع و سجود
نیچریت روی وی و نیچرین
قبله او در همه افاق عین
او جو ملایک خدا شغل
بی کعبت و اسطوار اب کل
در صحرای کعبه و اطراف او
هر که است باری بر بدو نگو
که هم خار است بجای شجر
کی خوردانی نفس ترو ترو

سجده

کس نتواند که زند کل برو
کرودان خار بدیده فرو
کعبه کند و بر همه دلهای حست
جزوی از اعضایش بکشد
مفتاح روح ارسید لنگار است
منبع ز فرخ جهان این است
اب صیانتت در بند زنده
بلکه کن نفس زهر کند
جمع در و اینهم حالات
حاصل از واصل کمالات
بجو دل خلق که در این حال
نیت در آن این سخن
تا خلافت عالم افرخته
کار در عالم شد از و ساخته
هر که رسیده بوجود از عدم
در راه او ساخته در عدم
هیچ نبی هیچ و بیایم نبود
کون برین در رخ امید بود

در بیان طواف

ای که درین کوی قدم می نهی
روی تو هر طبعم بیانی
بای تجرد بسز خوش نه
خوشی را کن قدم پیش نه

چون گمانی بر سر هر کام کام
 پای با نوازده درین کوی نه
 روی کند شاقی حسن نجار
 بر در عشق بچیندین نیاز
 پای رس کرده لبویش رود
 آینه سمان روی بروی کند
 تا کفین نظر او رسد
 ظل ظلیش لب او رسد
 کز نشود ناظر دیدار او
 روی کند بر در و دیوار او
 این در عشق حقیقت است
 تا نهمی پای حبارت دران
 شرط این نیست که پیشتر
 روی تو فتنه نمی سوسد او
 غسل کن افکاه لبویش گران
 پای نه دازد گران بر ساری
 آنچه بناگشت از ان پادشاه
 بر در او بارل هد جاگ شو
 طاق رد او رکن از درون
 کین در مل هر دو سنی گویست
 نیست بجز این روی اصطلاح
 جلوه نما صفت هر شجاع
 جرات و اظلمه بگذر گویست
 خاصه لبغلی که بود در دست

معنی
 سحر

پیش و کعبه گذار از لیا
 جانب در لب سوی دل سبار
 از لب تقبل حج همیشه رود
 مایل خاشع جل لیش رود
 یکد و قدم سوی سیراز
 جانب دیوار حج این نظر
 طرف دل از لب خداوان
 نقیشت او در زبان این سخن

نویت ان اطراف سبب البیت العین سمان

از این بیت سه مرت طرف
 در تک و دو شونه لبر گذان
 زانکه بد لیسان بل و است
 فضل نبی پوره لوح و درج
 این که بود جرات و خفته
 جادو کراحت و انکند یک
 هر یک ازین دو ز روی نظر
 تابع در لیسیت ز جرح در
 زانکه بود هر دو سپهر
 در تک از ان جادو کراحت
 خواندن او عیم با نوره را
 به که بود در لغای او را
 بار در از این بیت گذر
 از لب تقبل لبویش حج
 باز گوشش لجر و بر او
 دست بر او در زبان این سخن

بسم الله و الحمد لله

وست رس اوست بران بگو
کثرت خلق ارمود از درام
باش با نکت اشارت نما
اللهم ایما تکب و تصدقها بختیک و وفار بجمه
و اینا عالیه نیک بر سید الله علیه و سلم
چون بدر کعبه نما می کدر
باش دران حال روان در
اللهم ان هذا البیت شکر و الاحرام حرمات
است و هذا مقام العادک من النافعه فی من
الرحیم اللهم حرم طبع رعی علی الناس و ارضی من موالیهم
اکفی مؤمنه الدنیا و الاخره سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا
الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله

شوی روی رکن عواقی رود
اللهم انی اعوذ بک من الشک و الکنک و النفاق و کبر
ان نطاق و سورا الخطر فی الاله و المال و الولد
چون کد زاری بظلم از رون
حاضر دل با شرف نظر پیش و
اللهم اللی تحت نعل و سکت یوم لا ینال الله فکتب
و اسخف مکار محمد صلی الله علیه و سلم سر
علاقی بجمه ما اریک
چون که ره آری بسوی رکن
اللهم جعله حرام و کسبها شکر از دنیا
مستقر نما و نجاته من بتو ریت اغفر و رحمت
و نجا و زینما تقسیم کن است ارا عزرا کریم
چون زره لطف نما می قیام جانب کنی که مایهت نام

بیک در آن حال نسائی در طلب نبی و دین این عالم
 را نیاید آنگاه دنیا حسنه و غایب غرض حسنه و غایب غرض
 چون بر نقطه رسیدی دگر بار دگر بسوزن بر حجر
 در بر دگر بر آتش بس بس که تو سر دست تپس
 خیز و دین دایره در کار باش کردی من نقطه جو بر کار باش
 بس پیش شیوه ز راه دغای طوف نما که در حرم هفت بار
 هفت خط و ایبره چون شادی روی بر گزته و یکت یزدت
 بس بیان حبه و یابیه ملزم آنست جو احباب رو
 ملزم از شوق در آغوش گیر زنده بجانان شو و از جان پر
 آتش پر دانه ز جان بر فردز خوش بر آن شمع زدن خوش
 عادت پر دانه ندانی مگر بخرج ز ند اول سوزد و دگر
 دست تحفظ در آن پرده ز تکیه نما بر کرم و دو المستی
 چشم و دل سینه بر این دگر نورد و دیده ازان بر ستار

ریح

دیده کرمان و دل نازک سینه بر میان جگری جا کماله
 دست در او سر ز ستار او اشک فروض بر پدیدوار او
 خواهش از خواه که خواننده یابی از و هر چه تو از زنده
 بصیبت ترا لذت ازین از رو گشت شده خاک در او بر
 منزل تو نوشته تمام خلیل جان تو را که جبر میل
 ضامن غنچه تو حسیریم الم جرم ترا شد که دوش عزیز خود
 با دل ره نیست بجز بظفر آمنت را طلب از نرد او
 مطلق نزل گزندی ز نهاد را پامین خانه که داری ترا
 نخواهی او که نکند یاریت بهره نماند ز طلب کاریت
 نشاهد این تکلمه بچه حال هست فعال به لزم اهل حال
 جانی زاریاب ز من المی بلکه بر اصحاب سخن افضلی
 طوطی طبعش که نکند خاشنده بیل نطقش سخن بر آید
حکایت این موزن

م

م

در بیان نارسنت بعد از طواف

کافر تو چون گشت از اینجا تمام
روی نه از خانه طائف تمام
و در مورد جای ز اهل نیاز
جانب حجران در اوراناز
گذره طائفی طواف و صلوة
هر دو ایام سید کند بر کعبه
طایف این خانه نباشد بقدرت
ملک ملک طوف کنه چون
ایک مصلی ز مغرود و قیام
سید کند عالم سفل تمام
این دهر از عالم سفل نشانی
وان خبر آوردند بخت آسمان
باز دران گوش که شناید در
بوسه توانی که زنی بر حج

در طریقی سی بیان معاد و مرده

روی نه از کعبه بیابان الصفا
رو بصفاهات حردی برا
یا فنی از در تبه طوف کام
زود بی سوس سوس خرام
کوه صفا برده بر افلاک
فعت او مطلع سوس خرام
هست دران شعب یک خانه
گشته حرافاق خیزان علم
خاک درش سر راهی نظر
گشته دران خانه مسلمان

گفت خدایا پس هر شوق
سوی من افکن نظر حتم
راه حج و عمره بسی فرام
بر نوی که کسی فرشته ام
دل بونامی تو که بود در ام
په پر و پا در تک در و نور
زین سفرم نیست کفایت
یا سر و طایف مان درین
هم ندانم که در حال صیبت
بخت در ایام قیامت
شب جو درین در روز قیامت
آمدش از حضرت بچون خطا
که بر هم بای سر ساخته
بر هم زین بای سر ساخته
گفته ترا خواستی کی چنین
در ددت ره سوی این زمین
صافیت این بس که ترا خود
باطنت از شوق خود کار ام
ره بسوی خانه خود دادمت
بر در هر کس نفس پندارمت
یارب از انجا که کرم انست
جفتم هم بر در احسانت
هر که نه یاب بسوی وی شمول
سوی خودش راه نامی شمول
جانی اگر چه نه صافیت درست
از تو با امید چنین حاصل است
از تو با امید چنین حاصل است

عدو زخم عجز از ره زمین بابل
 بر از آن کرده زبان آوردی
 بر سر آن سنگ چون کوه دریا
 چون خندت جان کعبه
 فرغت و ازین ازانی بخوار
 از سر اخلاص بخوان این
 در پس آن ایستاد الصفا
 اعد اکبر اعد اکبر اعد اکبر و قید الحفظ ما به نیا و اطمینان
 قضا و ادب یا لا اله الا الله و حسد و لاشر یک له
 ما ملک له الحمد کی و میت و چون لا یوت بعد
 و هر علی کن شی قدیر لا اله الا الله و صدقه و تقوی و غیر
 و عده و عزیمت و قوم الاحزاب و عده لا اله الا الله
 مخصوص الیدین و تو که الهی فزون
 زود بی سعی بسج کرامی
 بی سپردن پای بودی در راه
 مست تر ابا ایسی خاورد
 بی سیرت پر تلاک بود
 در تک و پویش که ای خانیگ
 یافته اند آنچه نیاید ملک

بج

بج نبی بیج بودی هم نبود
 بر اثر لبی باسی با ای
 یک طش حوه در یک صفا
 ساع آن نیست خرابی
 جمله عالم هم در آن قنار
 در تک و پویش بسج تمام
 حوه که آمد فلک بیک کون
 بر لب طاقت قدح نزلون
 ادعیه کان گفته شده صفا
 باز سوس حوه مکرر فی
 در پس او کار خبیرین
 در زب او کار خبیرین
 بهت گرفت او شد لایق
 کار همان جمله آمدند است
 به صفا بار طره خراج
 زانکه شود سح لفظیم تمام
 با جز این پیش پای تو نش
 پیوسته دل جسد کوشند
 این سرفان سر بیگانه
 اندو شد کرد ز روی ستار
 هر که در آمد بوجود از حد
 بر پا او نیست قدم بر قدم
 زن نتوان گفت در آن میز
 کردش ز فتنه سپهر کرد

چون قدش در روزه صدق ^{صفت} بر اثر او قدم مصطفی است

طعن بر آن نیند خاک او کل نخل است از زمین خاکی
یکی عینش چون نجوم سما کشته بسین کیم شده در اینها
جنت عینت که یازع ^و جمع در وجه لایم لذت
کل نه و باد سحر اشش کسو می نه و پخته پیرانای او
زرع نه دفرین او با پیش عیش نه و طبله اوست پیش
لاذیف و فتم در وی جراح برداش از چهرت آن نامه
نام کل لاله و بسین مبر وادول که در است آن در
هر که درین کوه سر با کنده پافروست از لفلک کانه

در تعریف جیل ابو قیس

کان و فاین جیل بو قیس سنگ خشک بر دل فریاد
تبع نشیدت لغز سیر سنگ دره بر قریح ماهر
در کوش مرض شوق تم کشته صوفی شید لعالم
کوه صفاد و عیان او آمد یک نیک زردمان او

در صفت کده مطهره زکوة انرف و تعویذ

مکه کشد قبله اهل نبات حسدما اللعن الی ذوات

کعبه

کعبه چو گل سرزده از دشت
هشت لبشت آمده پیران

در تعریف سوره البقره

نکته صفت دمه از سوره البقره
پرزده چو شیر جمان از
طالع از ان برج شده است
دیده و اول از دور و مجلی
بوالعجب است این که بود کفعمام
بر زمین گنبد و سمان
این چه مقام است که ان آفتاب
خاکش کوچه او گل بنیل
روحه صفوان شده در
که از احوال شری تا شری
کوچه بودی در سیلا
مجمع فرض خود و ماه تمام
البوی که نیز بود خانه شیان
جوده شب در روز در ان پرتاب

سین جبین

این چه زمین است که درختی
خانه زهرت در ان شب بتم
مشق و زهره او شمس قرم
بام و درخت یک یک از هم جدا
پدر لب این کوی نشیب خراز
بسر این کوی در شان لیم
پرورش او شده در این صدف
اپوی صد لیلی یکدی و قدم
بوده خزان شان همه با یکدیگر
بار و از ان محبت خاص ندا
بوده خزان شان که آن پروناز
شاید اگر دیده چنانا لیم

سکری به جتی بر جان ما که ای سیم ای سیم کشته



در تعریف سوره البقره
که در این سوره چون
صمیمی که از کاف

از انکه که صمیمی که از کاف
صمیمی که از کاف

روی طلب نه بسوی جفا
 بی شک و تردید قبول
 هر که کند بر این کوه با
 دست بر آرزو برای دعا
 هر که کند خوش طاق حق
 خواهد شد او جمله نیکو
 حق کندش محبت کرد
 در دو جهانش آنچه بود دعا

در تعریف مهلا

خاک معلولت که تاچ میرا
 نوره دیده ماه نورست
 هر طرفش غم و صد آفتاب
 پر در کل کشته روشن
 بوی مسخ و صد زلفان
 نور فرور زرد دل خاک
 محبت حق با بر بران فاکدان
 کین هم کجاست در الجانیان
 مس ریایت بود الجانیان
 نشسته منور جو ریای جهان
 بر که آینه گوران منزل است
 هر طرفش راه لجوی است

رجح

اب رخ چشمش شیار و
 نشد ان پرو که بر طرف
 در تک ان آستان کین ان
 همچو لاجرم این سخت آسمان
 مصری اگر از غم و زان کسب
 تنخ نماید لبش آب نخل
 شنای اگر بر لبش آرند
 روشن کرد درش از نیک نظر
 در کز راند زبان نام او
 صبح سعادت مه مواز شام
 آب خضر شه از ان آب
 منبع ان طلعت در این کوه
 هر شمشیر صفایع دل
 محبت لغبتان کل
 یک طرفش مشهد این عمر
 لرزه هاند غم ز کوه
 بر تو علمت جهان یا خسته
 عالم از نور صفای خسته
 یک طرفش تربت این ربه
 بر زره نورش لجا ای جوی
 رامن کوه از رده صفای
 کشته بر هم سرم مصطفی
 نقره باک ضعیف در ان
 نور و صفای دره نیکو در ان
 هر که در الجاره درو یافته
 فیض دل از در که او یافته

قصبه خواص فیض عیاش
 کوشن لمان کشته در آن قیاس
 هست در آن عصره عیاش
 آمده چون شیر زبان در فروع
 تربت ان کاهده قوراست
 فیضت ان سهاست باریت
 هست زیارت که اعیان
 هم در آن اکنه اسود اند
 هر که باشد قدوش در لثت
 هست در اصابه که روزیست
 ارض معلول زمین لقیح
 هر دو طایفه و طایفه شنبو ند
 در طایره ان تالفضان است

روضه احد لثت ان ریاض
 شیخ نور محمد لوان ایوان
 شیخ عیاش که از شیر و ان
 بدل بر جوش در زبان همون
 شیخ عیاش الحی که کما نیست
 وسعت ان عصره در وقت
 لیمان از نظر کسی
 روی جان در او سوده اند
 پرتما هست در ابی طیف
 کاهده از حق لقیحش نوع دین
 کاهده اند رره معنی رقیح
 با تیغ و فیض عیاش
 طوف لمان لوان لثت

کوشن لمانه بیام بر روش
 منتظر حوت پروردگار
 تا که از انجا که عنایات
 که خضیفه اند و گلاوج
 حکم شود که لقیح بر و جان
 تا بقصتا تر ان هزار
 کلش فرود شود پیشش
 کشته منرف لقیح لثت
 نما و نشان که تتر لقیح

در تعریف مقبره شمشک

ارض شمشک که لجان پرورد
 وقت غریبان و فرماندها
 در شه ان خاک شده اند خوشه
 داد در حضرت آن ارض
 هر که در ان خاک شده از فرمانده
 بسینه بریان در دل سوزفته

شمشک
 شمشک

بوی دل سوسه در ای تقام
 بی شود هر که ندارد ز کام
 نوزان برج بختش و تق
 علم نبی حمزه و دیگر عمر
 ساکن آن شیخ کبر و صغیر
 قطب همان شکره لعبد اللیدر
 گفت میم که ز شن لین
 بوی خدا از جدم این لین

خو کند تک و
 اصل اگر شد بر جفتان تقیم
 آن در یکا دانه بوی ساله
 کله آن کو که اوج سماست
 زاویه حضرت مولاست
 طلعت چیریل نذیده رسول
 کرده در آن غار بنا که نزل
 قصه موس و شبلی و نور
 معشوق او شده در تقیم
 کرده بوی قوت در آن نگاه
 نیکبختش سماعت غار است
 در بطانوار تقبل است ان
 در در آن غار بنا که نزل

در تعریف جیس نور

ترب و در میان اجالات روه
 بر زده بر سر رخ برین کوه
 از کوش لعل بر خشتان ثباب
 در کوش فرص هر واقف است

میرزا

سینه با کسب جوهر کوشش
 کوهس تحقیق اعجاز نبود
 از حد فتنه خیزد در خرابی
 هر که در وجه شقایق بود
 در معرفت جسد نور
 فرسخ و یک جز جسم دور تر
 آمده در غایت فرو شو
 هست در آن کوه کی تبار
 تا فتنه زانجا بدینه نشان
 آمده آن واقع تاج دور
 شسته در آن خانه با نورانی
 او در کعبه معنی کشود
 داد جهان از کواکب قزاق
 راست لاجراج صفای
 زویل نور بر افلاک سر
 غیبت معظم تر از آن کوه کوه
 گزین یکدوش آب درین
 بجزت از آن کشته اعجاز
 زان شده مشهور جهان غار

سینه موسیج در وقت بوغات با کرامت

نسخه

ای همه در روی و غافل
 کوهس است چه کشته است
 لبت ایام تغل فاند
 هفت روز بخشد این ساریان
 راه حسنی را زبان سنا
 بادتر آمده که نوم
 میرود از حد انتظار
 خطبه را از در طیب انام
 فرشت ز میما هم بر این
 ناته سر ایتمه و شوق مال
 جمله درین ده شده پیشه باور
 این هم کیا بود که در فتنه
 خلق همچنان چه در صبح غم
 عقلی نور روزی شرف
 به که درین معرکه کسب کینه
 فرصت هم تمام ثعالبانند
 ناته بره آرزو حسدی بزبان
 ناته بره آرزو بر و از زده
 از شب هم صبح سعادت
 منتظر از بی دیده اریار
 نغمه افکننده بیت الحرام
 با کسوتی هم از بار کشته
 حوده بر او در در زینت
 گشته جو خون در خون
 شور عجب در دل مردم کند
 کشته هم بخود از آن جام

و تحت شد آفتون که برفی و اقی اسرار معارف شوی
 جمله رفیقان جو این بزم کاه روی نهادند هر چه بر راه
 روی بر راه از هم سوال کرده بودی آراسته به دست گواه
 و چون لیلیت کرد میان گین هم مردم مجنون این
 ای شده در راه از ره روان جمله رسیدی بنیان این جهان

اللهم هذا منی فامنن علی ما مننت به علی

او یساک و اهل طاعتک

بار خور که بر کن در رعنا ناطق بجزایمان که زمین مناست
 هر که از غیب و فرود او که تازه کن از آتش تر کرده
 هست فرود آمد آن فافله از بی تیار خود در اعلم
 تقوی کن که بر روز پیش روز و کس کند فافله
 نزویم از شد و شب سید فافله صبح است که دار کلید
 قد طلح الصبح و بپا الشمال اقدر الوقت ایحو الجمال

بار بر بندید که فرصت نماند تیر بر آینه که لالت نماند
 هر سخن از کوی فضا بیشتر فرود آمد روی نماید در
 هر که کند بالی زین سوزن سنگ شده در بر خود و عین
 خوشتر از سوزن زلف پیشو کم هست زین بر فضایی صدم
 هر که در دست خصل کار پیش هر که در دست خصل کار پیش

مجلسی و شامی بر یاریان هم محلی از شامی با مردم
 از بی هر فافله حوض در زاب حیات آمد
 آن جوی که شمع فافله است است هست فرود از جملها تمام
 بر بود از محبت دانش دانش و ملک جمع بر پیش
 صبحی که در افز نیست ساعت آن رنگ صبر ایم
 ناطق بران جانب سجد بران بر اثر ناطق میخامبران
 وقت زوال است فرود کباب داخل سجد شود و فرصت شمار
 خلق در آن جمع بر ایوان هم انص کفرتم هم بر روی هم

Handwritten marginal note on the left side of the page.

Handwritten marginal note at the bottom of the page.

منظمانه بجمع و لقبه جمله گذارند لم غلام
خط که بر سر مغطیب است جواز شایخ شجره
نیز که شد قوت و عار لعل ناتقدوان ساز میان
این روز داشت و بود کوی است کریم هر با سوز حق
چونکه نظر بر صیل افشده ترا از سر افلاک لیزان این
المهم اجود اخیر غده و ده عدتها و تو فرما من غریز
و به نام من سنجاک و عیالک و صدت و ایکه قوت
و یک استغف و وجهک که در ز قفا و این سخن
بیا هر ایوم من بود خبر منی
پر لب این عیال از هر کوره رنجینه چون یک لبر کوه
این روز داشت فرات کجا که ای امر و زنجور و سبلاست
که بگو امر و ز تو اند شدن جان نماند تا صلاح بین
لبر جان تو مبر سوزی در بای که احتب شد و فرود آمد

عشق

خلق قماره همه بر روی نام لعل و لیشیان غنیمت لبروی نام
در منشا از ضل کشت فریج شوق کشته صحرایا که در لبر بوج
کوه صنان شست صین بره رور و آن پشته تا صبح که
رست لقی بای لای سبیلی کوه تو من جمله لقی در لقی
رست دعا است که بر آن رشتتم هر سوزی من فرمان
نصین هم یکبار بر آمد لفرور حاجت مگر و فسخ صور قیامت
دل بدر و ن کرم جو خورشید عشقم بتمن در شیشه و شیشه
شیره شیری و جبران راه با مثل دل رسته آه نیست
نعره یارب ز غمک و رنگ اشک روان آمد و از سر کند
کشت فلک ز رخسار که است محبت حق لقی از ان جاه
سوز درون من که لبر با سوزتم بر رخ برین کوی
از نیم در یاس کرم کوه فیض خدار خسته بران لرون
کریم یک کودک حلوا خوردن جگر سخاو کرم آرد و جوش

قیامت

جود

روز چینی پیش و لمانی زار
 جوش برادر در زنده زار
 شایسته خدای سبحان عالم
 قطب زمین خست بر جود
 روز چینی بود که غیب
 بزم از و کرد که طلب
 در عرفات و طلب غیر او
 کورن خجسته و سیاهی رود
 محبت حق است کران باکران
 چون طلبه ساین از دیگران
 هر که درین وقت در اختیار
 بار در آمد و از تو به مید
 شد زان محبت در رون قریب
 و اول عرفات بود اول عتیق
 بارگناه از هم کس خجسته
 رنجینه چون برک شایخ در
 کرد این کوره اسپد اثر
 نقد و جود هم در کرد زار
 در روز نور خسته با لورده
 گشته شرح پاک را بود
 غلظت زلف از دل بیخفته
 از تامل خجسته در مردم
 پیر که شب بسو که رسید
 کرد از حق جود سعادت مید
 ماه برون آمد و در سیاه
 گشت شب پیره از آن
 جاکگاه

پاره

اللهم صل علی

پرده مانع ز نظر جاک شد
 چشم جهان بین برسان کرد
 زلف خسون از رخ هم دور
 پر لبها از پر تو غور غور
 باد صابر و حجاب از میان
 بر هم شد شاه معنی عبان
 نقت بجزیر که بود شرک راه
 هر چه برینست که ماند گناه

حیم



بسم الله الرحمن الرحيم

صلی الله علیه و آله و سلم
 و علی بن ابی طالب
 و اهل بیتهم
 و سلمت الاله
 صلی الله علیه و آله و سلم
 و علی بن ابی طالب
 و اهل بیتهم
 و سلمت الاله
 صلی الله علیه و آله و سلم
 و علی بن ابی طالب
 و اهل بیتهم
 و سلمت الاله

در بیان افاضه و عفات سه مزدله بارکات

خلق هم بارگنه خلیفه راطم از جان بر اقلیمه
 کشته سبک زر بارگرن روز سیر سوت که راه پراه
 چون سبک استور راطم زود لیل بر سر قافله
 خلق هم راطم را کرده سیزده هجر سیاهی که فتنه در کوز
 پتروش نشسته که من بعد خلق در ایند باض صراج
 باز به تناسبت که کینوت از سبب نیست او شکسته
 گوشت اقبال از غوغا شده پدید شام جبین به بود در صبح
 مشرک و زهره لغو نموده دارد از وضو صفت شده
 مشک خطان فایه سالشت با و صبا شد هم از وضو شکسته
 محنت غریب بردار دل شام خوجیان در کوه استلین
 راه روز از برای مینن بالی نیاید ز فرج بر زمین
 از عصا که آنه بیاج جهان روی کند چون بود شادمان

خلیجهان

خلق جهان هم وجه خوب باب فندان و دل پر برب
 جمله سوس مزدلفه را کند خیر آن باوریه که کینوت
 چون بر فتنه که راطم ترا به که بخوانی به نیاید این دعا
 اللهم هذه مزدلفه جمعیت فیما استنه مختلفه ساکن
 حوائج مختلفه فی جمیع من دعا رکع خاستت به دو تکبیر
 علیک کفیفه

بار فرود کردن در آن مرحله از بی پتوت است از قافله
 هر که بود قبلی و سید از رت افکنند الحارز بی عوالت
 خواب که دید است که کفالت صحت روح آورد و عالت بر
 دیده آن بخت که لغو بود کرد مدد طالع و الحارز خود
 در راه که پتوت آن خاکت بر به بود از سبب سنجاب
 چونکه شدی باک از لوده که از بی بالی بود اسودن
 در عفات امر خجسته ایش از بی نشستن هم آسایش

اشرفی شرح که کشش است
 گرمی بازار از آن است
 رومی و هند است که با یکدیگر
 کرده خواسته جو شیر و
 کپس بر آنند درین رهنر
 هر که آن کیمه ترا سود تر
 طنطنه جام مهرل بسین
 دست نکه دار از آن است
 هست بسین ز در
 فایده و سود ز سود بیان
 که بر آبی دست ز بیم فرزند
 جان بفرودشند و زخم در خزند
 از دل ایشان شده باز که کم
 آید نشان از در و دیوار کم
 چنین است خریدار کو
 رولق این گرمی بازار کو
 خرد و صد که ز شوق منا
 مسی صیف است صفا در صفا
 خدشت بخفتش هم غرور
 ساحت ان شدک با صفت

نقش بازار منبر

بیم عمل

در بیان مرمره العقیه

شغل نمیت بر وزن
 از منا
 سنگ بر وزن از و مجاری
 از صفوان معر که یاری کن
 خوج که کشند خدایند
 لغزه کعبه خیا میزند
 از بل سنگ تو هم الخسان
 لغزه کعبه بر او ز صان
 سع و طواف آمدن چون
 شکر عدو سنگ همان پند
 هفت کرت سنگ بر آن
 میل جبر روی عسرا زیل
 مسی خراست بجزه ترین
 جای خلیل است در بلاد حسین
 بسته خلیل از قریبان
 کلمه شیطان لغزش بر
 تا که عز از یل شود و منزه
 رمی نما اول و قریبان کر

در بیان قریان کردن

باز در ان گوش که قریان کن
 هر چه کنی گوش که با جان کن
 کردن تپه قریان
 تیغ و فابری کلوس جان
 دست برها که از ان خون
 خوش بود ان که در دل مجنون

جان که تیر بانی جانان بود
 جیفه تن لبر از ان جان بود
 هر که لشکر کشید پیش تو
 لاشه مردار به از جان او
 آنچه جوینده که اینها دارند
 جان بفروشند و غم دل دارند
 از طرفی آمده خود بنا خویش
 و از طرفی خویشش کالای خویش
 هر کس و قیمت و الا این قول
 سود برود و ضرر کالای خویش

در بیان ستم در دهر

مراکش از تیغ و فرودار
 کرده سر قید علایق بدر
 که مرعیت علایق ترا
 نمیت یکی سجده لایق ترا
 رو پرستیم و ضامینش گیر
 در ده ترک سر خویش گیر
 بجز تراش از چه که مواند کفایت
 اندک و بسیار درین کوفت کفایت
 هست بر شا فعیان در شمار
 جایز از قوه غایب سپه بار
 زنده یی از مردگان نفاز کن
 از بدن خویش کفن باز کن
 جام خود باز بستان از کرد
 جام نوز و زلی نوز و زلف

بیت

بر تو شد کهنون هم شبها عیال
 غیر دخول که کنی با عیال
 بر تو فدای کرده لایم بره
 عقد کتبی کن و کتبا بره
 سبغ نکر باز که سبب باشد
 یک میک ارکان هم در کار
 هفت که اینتنه و دیگر کفند
 پاره کفش از یکدیگر زنند کن

آهون بیوفایان

ای که قطعه در پی آورده
 ره لبسوی قصه درین برده
 نشاخ ترا هیچ سعادت رسیده
 بر تو مبارک شود این روز رسیده
 از کرم بچید جانمیت
 ختم شد ارکان بیگانه
 عده بر آورده حج نیستیم
 کعبه را کردی و حج نیستیم
 مانده ز کار تو طولی و بر
 غیر کن احوز مصافح در کرم
 پیوستی کسرم قصه قاصدت
 در طلب کج سعادت در ای
 بین که بر همان جمله خلافت
 کرده بروی قصه علایق در
 از پر لجهیل و ره اضطراب
 سوی درش آمده با صد

درش جمله در اطراف گشته جمع
 بر زده پروانه صفت کرد
 رو بلخ کرده خلائی هم
 کشته حرم باز بر از فرخ
 در محس فحاش در لجوی او
 طوف کنان کرد سر کوی او
 مردم آفاق ز بغار و روس
 جمله بنظر آن نو عروس
 دین دگر از غایت فخرین
 وان دگر آمد ز قصای
 وان دگر می سوده قدم حسد
 تا که رسید به لب وصال
 کشته هم خسته او در روز
 جمله جو پروانه او جمع راز
 شعله زده طلعت نمیش
 تازه شده خلعت نمیش
 دامن نازکی که با لازه
 لبر دل عاشق شید از زده
 کشته ز خاستن در جهان
 خم شده جرج از شک جوی او
 برف ز گشتی که فکته ز نو
 کرده دل عاشق مسکین کرد
 به زمین بسته که تا کس
 جان کند او زرش بنه دگر
 سر ز باو فست او استوار
 شمع با سوز دو او بر قرار

ببین

ببرو کوش کویم از آن رفته
 کز بر او روح قدس بند کوه
 شمع اگر اوست درین بزم
 روشنی اوست ز نور الم
 زانش او ایتم در لها کباب
 زو شده مستغنی ازین
 در تک بود آمده خلق ایچین
 او ز نماز جریع نشین
 بر در او روی تفریح لباک
 در ره او خلق جهان بلباک
 چشم ز خاک رنگند بر تو باز
 خاصیت حسن نمود از آماج
 حسن بخمار او و عشق احتیاج
 هر دو جهان زین دور کفر و
 کعبه که در جلوه کردی در کربلا
 ان نه جباره در برف و فحاش
 که بودش روی ازین سوخت
 هر لعلی بدر گشتان روی
 تنگ بود و صولح چشم
 هر دو خوبان در است این دگر
 روی نماید تو در آن جهان
 طالیف خود را طلبد از آن میان
 روزی پاست که بر آید نفور
 از دل بخروج ز نور و کوه دور
 روی منجر کند آن نو عروس
 باد و وزمار و تقنی دگر

ست

نمانه زود کبیر و گردن باز
 خاک شده در ده اوج و ناز
 جسد سیاهش که سترامینک
 یازده از وی سر صیقلیان
 کوزه خورشید جهانیش
 کشته ز غم نامه قربانیش
 کوه شک که بر درانش
 ریخته شد ز یور برانش
 کرده بجز از عجز و دورده
 کدول طایف زده هر ضحکاه
 با هم زیب انجم هوشمان
 جلوه کند دامن عزت کفمان
 هر که کنی کشته به پیرانش
 دست تمنا زده بر درش
 با هم شمان روی خجسته کند
 بر کس از آن نیست که دست کند
 جمع از آن جمله توحش در شمار
 و امن کل را جرم از فریضه
 بهتر است که در این مصاف
 مسح نمایم بر این طواف
 ای عبارت علم افراشته
 کار خود و خلق جهان ستاره
 بانی ز سر کرده و در مصاف
 زانکه بود بر غم فرض این طواف
 خاک شدی طایفه است الحرام
 یا حق از طوف درش اقرار

مسح که از پیش تراست و او
 بار دیگر شد از ارکان ریاض
 و زین مسح یعنی حرام
 تا شود احکام حج اکنون تمام

در بیان رجوع سوسو

از برای این مسح و طواف التماس
 به که بری باز بسوسو است
 تا که درین کعبه کتی غرور
 فرقیست اینم در تشریح
 چونکه شود بعد زوال در
 و امن پس سنک برن بر کعبه
 بیت یک سنک برن بر
 سنک شیطان زود در شیطان
 یا دیوان است درین کعبه
 خاصه که ایضا هم سوسو سنک
 روز سوم بیشتر از وقت
 روی منبر جانب بیت الحرام
 در وقت شب شود ایجا
 روز دیگر باز زوالست و سنک

در بیان شروط بی درت که معصیت

این که ترا این سکون در دست
 این است که از روی لایب
 اندر سر بر و بر حضرت زود
 شوق فزون کرد در از انش کعبه

و لنگه درین کوی می شود
 در صد رسلک ز رویش بود
 در ستر و از زانکه کار آید
 آورد از شوق بیار روز
 زانکه در ایام خود این
 نقیضین است کذب بیشتر
 از بس حج و روزه زدن هرگز
 ماندی از قافله خوش و جدا
 چون بطور افشانی نماند
 شیوه ادب نیار از طایف
 زنده ز صد بی او مپای ما
 نیست از انبی صبیح جان

در بیان در عارف و دلی

روزی که بر آن که می پند کسی
 تیره تر است از شیب بحر آن
 عشق ز لیسو فتنه زریج بار
 آورد از بیم هم شب در کنار
 کس کند خفت بجز افت سید
 مرک جدا میست میان دو
 روز و دعاست و غرضش
 نامه بر او تو بفر یا مرس
 خودی ای دیده بصدای و
 وقت جدا میست از این کس
 بخت کجاست همان عشقیت
 هست کنون وقت سینه تیر

دل مصیبت

دل مصیبت کشتن اقل و طاق
 که خرق و کمر از اشتیاق
 وقت و دعاست و این چنین
 خاصه در این صنی این چنین
 با خفان دل برنج صدای
 میروم اکنون بطور اف و دای
 جان جهانی و بر از جان با
 قطع ز جان چون کسان کی
 ای کل باغ ملکوت الوداع
 بوی تو جانز آمده قوت الوداع
 ای کل شکس بنوا می عجب
 قطع وصال تو کند عند پ
 وصل تو اش سوخته در این جگر
 تا در کوشن بجز آرد لب
 کرده بر اه طلبت جان خدا
 میشود اکنون بفرورت جدا
 دوری من از تو ضروری بود
 ورنه که رما وقت دوری
 روز جدا ای که غم این نه تو
 کافرم از روی تبا این تو
 که بخاطر المثل افتیم بجا
 روی بسوی تو که از بحکاه
 در پس مرکب کانی طه
 روی من سوخته بینی بخورد
 که تو ام دور کند خفت به
 هر تو ام بازگشت سوس خود

باد صبا دامن گل فبخت نه نکتت فخر لبشام سینه
 توبه زیارت روضه سید المرسلین و عام البیتین
 مسأله دهم و عا له و صبه اجمعین
 ای شده پاک از هم آورده که دردی تو فرستت بیای آورده که
 داده جلایم غرضش را ساخته حرم جلالتش را
 شکر وجود تو عصف شده بلکه هر هانی ترا صفایم
 آینه ترمسم که بر آرزو غبار خست از غیبت شمار
 بای جز لب ز خویش نه یک قدم از خویش فرایش نه
 سکه زن آن نقد که آورده و زنه زرا آورده و پس برده
 از زربلی سکه خواجه خیر جام ازین غصه بخور درید
 حج تو هر سینه که دین است حج در است که آن البر است
 رونق فرمان تو لب شاه کم بود از حدی که برک گاه
 هر کس آن نام که در روزگار حجت کار تو شود روزگار

بسم الله

نام که ازین شکن سرور است هر دو از خاتم پیغمبر است
 بر نشه از آتش شوق تو دور در پیش راهک تو غیر خیزد
 آتش سویت که بر تاب سیر هر سر زخیلان زده در این کفر
 گرم این کوره از آن آتش پاک نقد که در روغن است
 این ره عشق است راه مجاز زاروی آن به که کفر نیاز
 میرو و این ره بسکوی دو مذهب جان با دو معراج او
 نقش کف با شتر بره دارد نشانه نماز چهارده
 طافه قرابت که در راه بدر روی زمین کشته بر آینه بدر
 بدر که کل ای باب نشه منزل خورشید جهان تاب
 طیفه که شد مغرب نشید مجاز زردی از او دل صفا نمود
 زردی روز آینه مغرب مغرب خورشید جهان تاب

رسید و کس مفرح که دیده مشافان بر بیار قبیه
 غرض اشان خورده ک نیات عمل کرده و اسم میگردد

توجه سیم
 سخااتی که عیون در وقت غایت
 کند که این بی نواجعی نماید
 از سجاقت فیض و لطف خود در
 کل دنیا پیش ازین در کس نیست
 کن قبول و راضی آنسان کند
 چند ازین قبولت فارغ از غلظت
 این زمان در راه حق فرستاده اند
 کشتن عیان دل از کفر و شرک
 برزاج بجایش که از نور کائنات
 مردمان چشم و خون بگریزاند
 امین و هم جان بر اوست سوره و
 بر هر اطراف دست و شمع باشد

خطاب در توبه یک بنام عزیز بفرموده دعا
 ان عدم از پیرش خست
 یا سر و پا باشد بشتافتی
 گوئی اقبال تو سرور شد
 بخت تو ز دست تیر بروج
 پاز سر از دغدغه نشناخته
 ره طریقه همش بافتی
 عاقبت کار تو محمود شد
 سود بطلین تو رخ ماه و مهر
 بر توجم در با کز دولت کشور

توجه

ان شده محرم طبر در صهار
 اریکت بر دعا و صلوات
 همه بعبودیت و بندگی در
 باش بگرد مرا و صدقه جو
 جز طریقه همش ره قبول

توجه ششمین معظمن ابو بکر و عسمر رضی الله عنهما

چونکه در معراج نمود از نزل
 یک قدم آلتنوم و جان کن
 باز در کوزه قدری بیشتر
 این روزگار نمایه فریاد گیر
 این یک از غایت صدق و صفا
 دلان در انصورت شامی درو

توجه نهمین سید الفاطمه زهرا رضی الله عنها

باز در آن سولی حجره خسران
 بانگ بر او بصلوة و سلام

وقت طلب آمد و کاه و مال
 هست درین قوت دعا و استجاب
 از صدقات سر این سرور است
 جز طریقه همش ره قبول

توجه هفتمین معظمن ابو بکر و عسمر رضی الله عنهما

یعنی از ادراک جمال سول
 همت عالی طلب از بار خوار
 قوت سلام طلب از عمر
 لازم کردند چون امید و تیر
 محو شد در نظر مصطفی
 گشته اند از علی الکافرین

توجه دهمین سید الفاطمه زهرا رضی الله عنها

بانگ بر او بصلوة و سلام

شوق تو برین اقصاع
 عیش برین بس و مکان
 هر طرف نور و مدان برین
 آنچه نجوم از فلک است
 این هم چون الخیمه و اوقاف
 زفته زخور شدیم در نقاب
 چونکه نمی بردر و دروازه کام
 و در زمان سازه صفت و سلام
 زنده و لایس که زخورده اند
 سر بر بیان فخرم برده اند
 کربت نند عارض نقاب
 تیره نمایندم و اقباب
 بردر و دروازه که دین را
 تقدره عمر میخا بر است
 قبیله عیال که عیش است
 قبیله از نور با هم عیال است
 جابر در از بروج نبوت در آن
 بحر سخا کان مرآت در آن
 از فلک جود سخا و کسرم
 کرد قران جبار ستاره بهم
 پردر کتیم ز جمال سخن
 صادق و باقر علیت و حسین
 خفته در افروش هم از یکدیگر
 زاده حسنی و بنی و عیسی
 چون بمان فاصله شان اند
 مرقد این جابر تو کوی کسیت

پیوه دل قوت عین رسول
 زهره نروون نبوت بتول
 سیده حمله زمان کسیت
 مانده در بال بنی طربت
 لب کبشاکا نخر ترا در دست
 یک پیک از تربت او حال

مشهد عباس علیه السلام دور از ایشانست تقدیر و مکان
 علی کنی از جمله سراسر شیخ مشکل اگر باالی ازین بیخ
 از عقب منزل این بیخون کرده بنا فاطمه بیت الحزن
 چونکه گذر کرد در عالم رسول کرد در آن خانه نشین بیخون
 و در دشت چونکه کشید علم روده از آن دور در قن طلم
 خون دل ز دیده فشانید مر شیه گفتن و نوشی بخون
 سوز دشت خون علم افروختی زالش آن لوح و تلم خون
 آن حجره سینه که مانده سیاه است سیاه پیش از آن دور
 هر که از آن سنگ لحشم هرل در ره معنی جبر الاسود
 سره آن سنگ مهر نور دل مردک دیده از آن ففضل
 بر سر آن ره که طایقیم است حجه از لوح رسول خداست
 ساحت آن کینه فردوس حور یکسپیندش فیت دور
 از بنه کام در از آن طرف کاخ صفایکو بیت شرف

نیت

نیت مجال سخن اجنبی خفته در آن کو هر صلبت
 کرده در آن مخزن بخیزد حال که کو نزل طیور لشت
 کینه عثمان که نماید درو زین هم یک نور در دوران
 کشته جیای پرده در گاه آن نیت شریک خصل ملک لکان
 مقبره که همه اینها جداست مقبره مادرشیر خداست
 بای جبارت منه الخادیر خفته در آن پیشینگی شرفه
 خیل صحابه هم بزرگ و هم خور پیش از آنست که توانی
 یکطرفش ظل طلب عقل در ظرفی مالک امام جلیل
 در ته آن خاک که کالندارو آن ز بد لغاست که کالندارو
 کان که معدن در هر یک ز نیت هم زیور خود هر یک
 اینهم در سایه آن آفتاب رفقه جلوه عزت بخواب
 روز قیامت که در لقمه ایلمم خیزند در استخوانخورد
 خلق همان مانده در فگار و شرف اینها زده سیر سماک

ش بند که روز بود بسیار
بای نه و سبت نما برار
می نغمت و بنام رسول
جای دعا لیت و حل قول
بر سر آن جاه و ضویع برار
داخل می بنویسند گذار

هر کجا سوزد زان سیر زمین
تخم و نابار نیار در زمین
دامن گردون که شفق گوید
از لاشه سرخی آن خون بود
روز قیامت که بر آید سر
باجه خشتک و کفنها ی تر
شسته چون روی حواور گل
سرخ زین تا قدم جزو کی
مخزله که قربان شده در راه
سرخ کوه احد از خون او
هست بس کوه و این سیاه
پر قلبک برزد و چون دود
کوه چنان برش می کشد
من سخن از کوه کنم باز من

توجه کا مین شمس ارامه ضرر لقمه نخوس

سج نما باز که روز کرد
بر نهد ای احد آری کند
لااله الا الله شده خویش گفتن
واج نموده بدین بوشین
بوک و قاصد خدا از خاکش
غفر بخون تربت نما گفتن

خانه دکت

کرمه

ایمی نخت بیل ازینج
تزدولت اسیر با

کلید و با جوش نیاید
باده بهار خوش بناید
دو

ع
ع
ع

الورد سازد و زبان به پرورد و شایسته از همه
کنایه برون آید همچنان روزی که از مادر زاده است
و کفایت صلی الله علیه و سلم بسیار کنایه است که هیچ چیز
آنرا کفایت نمکند مگر استپا و ن بعزات و کفایت صلی
علیه و سلم شیطان را هیچ روز غرارت و صغیر تر فرود
روی تر نیستند از آنکه در روز عرفه از بسیاری
که خدا بر صغیر و جل بر خلق می بارانند و از بس که
کنایه عظیم عفو میکنند و کفایت صلی الله علیه و سلم
هر که از خوانه خود برون آید بر اندیشه هیچ دور
پیر زمانه و قیامت بر سپا و بر اخرو جی بر میزند
هر که در مکه پیر یا در مدینه ویرانه عرض بودند
و کفایت صلی الله علیه و سلم یک حج مهر و رکت است
از دنیا و هر در روی است و از این حج جز نیست
جز لذت و کفایت صلی الله علیه و سلم است که از آن
عظیم تر نیست که کسی بعرفه بایستد و کان بر در که

ع
ع

آرزید و عیبت و کفایت صلی الله علیه و سلم در صورت
حی جمله و عملا و صده داره است که هر سال ششصد
بنده این خانه را زیارت میکنند بوقت حج و اگر
کمتر باشد از ملائکه خدا ن بفرستد که آن بعد تمام
شود و لعین را در قیامت حشر کنند چون عود
که جلوه میکنند و انان که حج کرده باشند کردوی بگردند
درت در پرده های دی زدن تا آنکه در لذت باوی
همراه و رانید الحج فریضه نیست و ضیعا بالکتاب
و السنه و الاجماع حکمت اما الکتاب قول
تعا و الله علی الناس حج البیت عن استطاع الیه
سبیلا و من کفر فان الله بغنی عن العالمین و اما
السنه فقوله صلی الله علیه و سلم نبی الاسلام علی
نفس شما و ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده
در سوره و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و حج
البیت و صوم رمضان و اما الاجماع فهو معتقد

ع
ع
ع

علی و فیضیه من غیر تکلیف و حج در حج عمر کبار پیش فرض
 نیست مگر از جهت عارضه که چون نذر و قضاء
 و شروع در آن بر سهیل تطوع و وقت آن در سب
 یکبار پیش نیست و آن ماه شوال و ذوالقعد و
 زوالحج است تا طلوع فجر و زعبید و بلذیب امام
 رحمه الله پیش ازین ماسها احرام حج جایز نیست
 و اگر کسی احرام بندد از عمره و آن عمره شود و بخیزد
 امام ابوحنیفه رحمه الله جایز است ولیکن کرده و اما
 عمره بلذیب امام شافعی و امام احمد بن حنبل رحمه الله
 حج فریضه است لیکن به سال وقت اوست
 و بلذیب امام ابوحنیفه رحمه الله سنت مکرره
 و حج را یک سب است و آن کعبه است لیکن از
 شرایط و ارکان و محظورات و سنن و ادوات
 اما شرط صحت مطلقه او اسلام است و سبغ
 بصر من انکاف و تکلیف و تمیز در وی شرط

لک و امام

نیست پس اگر وی از قبل طفل عمیر یا جنون ابرام
 بندد جایز است خلافا لابی حنیفه رحمه الله و شرط
 حجت مباشرت نذر او اسلام است و قیاس
 پس مباشرت جنون و طفل غیر عمیر جایز نیست
 نذر او و مباشرت طفل عمیر بندد جایز است
 و شرط وقوع آن از فرض بعد از اسلام تمیز و بلوغ
 و حریت است ما روی ان النبی صلی الله علیه و آله
 قال ایما صبی حج لم یبلغ ذلیمه حجت الاسلام
 و ایما بعد حج لم یحقر ذلیمه حجت الاسلام و شرط
 و حجت ان جمیع این شرایط است باقی است
 و استطاعت و زوعت یکی استطاعت
 مباشرت و دوم استطاعت نیابت اما
 مباشرت بسمه چه متعلق است یکی بنفس و آن
 حجت بر لذیب و بلذیب ابی حنیفه رحمه الله
 شرت درنا میباشند حجت تا با جو مال و قایم

بسیار بروی حج فزیم غیبت جلفان دیگران
رحم الله و روح ملک و مال متعلق است و ان قدر
بر زاد و راهم است و بر نفقه خود و هر که شرعا
نفقه او بروی واجب است نفقه و جایزه
حال او بازمن و آمدن زیاد از قضای و انبار
و لباس و خدمت کار و آنچه لا بدی او باشد و بر
یا کرایم راهم سر نشین با کر و انبی و جاوه بر
نشین و الا قدرت بر ملک یا کرایم جاوه و کل
زاد و نفقه او تمام خود و آنچه خود بروی او باشد
در سفر قادر باشد و سیم بقرتس مال و انکه حج
نمایند نباشد و اگر آن نیز نباشد در راه دریا
خط ناک باشد و نیز در راه با جهاد و فرجهای
بسیار نباشد و لذت امام مالک رحم الله قدرت
بر راه شرط است طاعت نسبت اگر قوت بجاده
رفتن دارد و مذنب غیر مالک موافق است

حج

اگر مسافرت میان او و کعبه کمتر از حدت قهر نماز
باشد و مانع دوم استطاعت است که کسی
را مرضی باشد که به شدن نمکس نبود و مال را
رد و بروی واجب باشد که کسی را با جره
گیرد تا از بر او حج کند الا لذت بهب محمد بن
الحسن که واجب نباشد و این اجیر مذنب
شافع و احمد باید که حج گذارده باشد یکبار تا دنیا
واجب است او درست باشد خلافاً اخیر تا مالک
کسی که حج بروی واجب بوده باشد حج نکرده
بمرد مذنب امام شافع و احمد بی وصیت از
ترکه او بستانند و کسی دهنه تا از برای او
حج کند و مذنب ابو حنیفه و مالک در زوم او
بماند اگر وصیت نکرده باشد و پانضامی و انشا
و از ترکه او چیزی نیست بماند برای حج **مصل**
بر انکه ارکان حج مذنب شافع و مالک و

فرض

رحمة الله سبحانه وتعالى
 احوام دوم و قوف بعرفات سیم طواف زیارت
 چهارم سیح میان صفا و مروه پنجم یک قول از
 شافع ستردن یا کوتاه کردن نعل سرواقلان بعد
 ابوحنیفه همه اللدرج سرست قیاس بر سیح
 پروچه تار موی لمذهب دیگران و اما لمذهب
 امام شافعی ابوحنیفه ارکان حج روزه است
 یکی وقوف بعرفات دوم طواف زیارت اما احوام
 شرط است برکن مانده بخونیت نماز و سیح میان
 صفا و مروه و موی ستردن و کوتاه کردن از
 قیاس و اجابت است چنانکه پیامبر الله تعالی
 و عمره لمذهب ابوحنیفه سه گن است و یک شرط
 و اما ارکان شافعی است و سیح و طواف یا قصر و ستردن
 احوام است و اما لمذهب شافعی احوام و طواف
 و سیح و طواف یا قصر و ستردن احوام است و اما

بیت چهارم

لمذهب شافعی

بیت

لمذهب شافعی احوام و طواف و سیح و طواف
 حد ارکان عمره اند و در طواف یا قصر و قوف
 بیت و لمذهب مالک حاق و تقصیر اصلا
 عمره رکن نیست **مصل** بدانکه واجبات
 حج که ترک آن بقریان منجر میشود شستن است
 یکی از میقات احوام گرفتن و میقاتها پنج ط
 معین است باقی را لحاظات ایشان اعتبار
 باید کرد و لکن کدام ازین قیقا تمامند و یک
 باشد و فایده المواقیت المنع عن تاخیر
 اصرام عنها لانه یجوز التقدیم علیها بالاتفاق
 اما اهل مدینه را بالاتفاق میقات ذوالحلیفه
 و آن اسم موضعی است قریب بمدینه منوره
 و درین ایام مشهور است با بیار علی شامیان
 و مصر یا زاحجه و عراق یا نرافات عوق و اهل
 مدینه را میعلم و لکن یا نرافات و هر گاه خانه او در

این میقتل باشد منقیات او خاتم اش باشد و
 هر کس که غزم در آمدن بلکه دارد خواه بعزم حج
 و عمره و خواه بعزم تجارت و غیر آن بگذرد
 امام ابوحنیفه رحمه الله احرام گرفتن ازین میقتل
 بروی واجب است و بی احرام نشاید بلکه در
 آمدن و بگذرد و بدان این حکم مخصوص است
 میت حج بجهت با عمره دارد و لا غیر و الا حسب
 یخرج من اول جزو المیتات و جازه من اخره
 و اگر کسی ازین میقتل علی اقتلان المذاهب احرام
 ناکوته بگذرد بروی قربان کوسفندی لازم است
 مگر پیش از شروع در طواف المیتات باز کرد و
 از اجزا احرام بسته بگذرد آنگاه قربان از وی
 ساقط شود واجب دوم سنگ انداختن است
 در حیاهنقدا سنگ حمره العقبه را در روز خرو
 و در ایام تشریق هر روزی سبت و یک سنگ

تشریح
 تشریح
 تشریح

هر که در روز تشریق احرام بسته
 و در ایام تشریق هر روزی سبت و یک سنگ

بهر جای سنگ انداختن اگر در سفر اول بلکه
 در اید سبت و یک سنگ در روز اخر
 ساقط شود و در ترک هم بگذرد ابوحنیفه
 و یک قول از شافع یک قربان بسپرد بود
 و یک قول دیگر از شافع بروی چهار قربان
 واجب شود و ترک آن بفرقتن اشکاب
 روز سیم از ایام تشریق متحقق میگرد
 چه پیش از آن تدارک همان است بترتیب کند
 و ترک روزی قربانی لازم آید بگذرد ای
 حنیفه و قوی از شافع و ترک هر وظیفه
 حمره بقول دیگر از شافع یا ترک سه حصا
 بقول دیگر از دو ترک هر حصان از حمره صدقه واجب
 شود واجب سیم ضروی از روز عرفه را با حمره
 از شب خرد و قوی حج کردن واجب است و ترک
 آن قربان کوسفندی لازم می شود و بگذرد

صم در دل نیت پر جو چو یک

و در آن کردنت بر غیر یک و ترکش بقربان فجر صم لمن اردل بر همان آن غریب
 می شود بلذیب ابو صیف و شافع رحمة اللہ است بر تو هزار خیرین
 اگر قبلی از آنکه مسافت قصه فتم باشد باز که
 در دو طواف کند و او باشد و قربان ساقط
 شود و در چهار اخیس از واجبات است که
 شافع را قوی است که گشتن کوفسند و
 نماید اما اولی آن باشد که اگر گشتش در هر بار
 و الا دور و ز روزه دارد بلکه شرح آن بیاید
 انشا اللہ تعالی و بلذیب ابو صیف رحمة اللہ سبحانہ
 صفا و دره از قبیل واجبات است و ترک آن
 بقربان که کوفسندی فجر میشود اما بلذیب دیگران
 از خرافات و ارکاست و ترکش بقربان نکرد
 در همچنین بلذیب ابو صیف نوری سپردن یا گناه
 کردن از واجبات است و ترک آن بقربان فخری
 شود و در تاخیرش از طواف ایام تشریق و تا

صم کردن بعضی از شب لا با بعضی از روز
 مؤخر فریضت و ترکش موجب بطلان است
 و بقربان پنج نشود واجب چهارم عید در
 مذ و لقه خفتن است بر غیر را عیان و اهل
 ستاییم عباس و هر شب که آنجا تمام مکنبر کوف
 بیاید گشت و بلذیب ابو صیف رحمة اللہ تعالی
 فرد لقه بعد از نماز صبح هر روز نیز در یک نشود
 اطعام واجب است و ترک آن موجب قربان
 واجب پنجم شاهی اقامت در نما خفتن است
 بقولی از شافع و احمد ترکش قربان لازم و یک
 قول از شافع در ترک خفتن در هر یک از مرد
 و در نما قربانی علی حده واجب است و بقول در هر دو
 یک قربان بسنده است و بلذیب ایام اعظم
 ترک شب خفتن درین هر دو جای موجب است
 ولی ترک سنت است واجب ششم طواف

خیر طواف زیارت ازین روزها تا خیر
شک انراضن ازین روزها و تقدیم صلوات
جبهه و عقبه و طوافان پیش ازین و صاف ازین
درین جمله لذیب امام ابو صفیق تمنا واجب است
شود **فصل** به آنکه مخطورات حج و عمره هفت
نوعت دان در وجهت و در روز و در وقت
که پوشنده کند کار و از اجرت بسن پس چاکس
روان باشد که در کتب آن شود باین نیت که گوید
برین اقدام میکنم تا راحت بقراوم کین سر
بلکه انتم از کتاب آن تبویع مرفوع شود و نه قربان
لیکن نقصان حج و عمره قربان مرفوع کرد و در
نقصان مخرجی شود و انتم خود حاصل نبوده است
اما مخطورات اول پوشیدن جامه ای در وقت است
بجو قمیص و قبا و صبر و سر او میل و یا بافتن
جامه ای که در ویشمان سبب سوزن می باشد یا

حجرت هم از ارتکاب من
و دیدن احرام و دوم

پوشیدن نوزه مگر آنرا از زیر کعبه بریدند چنانکه
مسح بران رو با نخورد و نجس روی را پوشیدن
لذیب ابو صفیق لا غیر و سر را پوشیدن بکلاه و عام
با جماع وزن را روی پوشیدن بغیر جامه با جماع
مخطورت لیکن پوشیدن یکی از اینها در کجا با کسی
تمام موجب قربان گویند کیست لذیب ابو صفیق
رحم الله علیهم پوشیدن لذیب بغیر او در سایه
عمل و خیم سر داشتن لذیب ابو صفیق و شناختن و
است اگر سرش از جامه خالی باشد و لذیب مالک
مکره است و لذیب احمد مخطور سر را لذیب
او بجل سایه کردن موجب قربانی است
و لذیب ابو صفیق اگر این که گفته شد از مخطورات
بیاید در مکر از روزی که پوشیده نبوده است
کنند صدقه دادن کافی باشد اما مخطور دوم غسل

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله الرحمن الرحیم

بوی خوش است عضوی تمام را مذهب ابو حنیفه
رحمه الله و مرانی که باشد مذهب غیر او و صوب قربان
کوسفندی است و طیب سفلیت و زعفران و غیر
و کل و بنفشه و هر چه بوی او مقصود باشد غیر محبوب
و غیر توام مثل قرفل و امثال آن و اگر در نجیب
بوی خوش سوزند چیزی واجب نشود و اگر فرد
را بر آن حجه دارد قربان لازم نشود و خضاب کردن
بجنا و سپر را نجیب است مذهب ابو حنیفه رحمه الله
و صوب قربان کوسفندیست و استعمال طیب
مستحور است اگر بانی نیست استعمال کند که طیب است
نه نجیب تدوی لذت تمام ابو حنیفه رحمه الله
اما مخطوریم استعمال روغن زیت و کبچرو
امثال آنست به طریق که استعمال کنند قربان لازم
شود و اما مخطور چهارم موی را از خود بریدن
یا کند گشت از موی که باشد که موی که در چشم است

و غیره

و مذهب ابو حنیفه رحمه الله در موی سر و ریش
اگر ریش را کم کنند قربان لازم آید و در باقی اعضا
بجز سینه و ساق و عانه و زیر بغل کم کردن
موی از عضوی تمام قربانی لازم نشود و در موی
از این صدها که در جمیع طحاح و در موی لب
که فتن ضایع است عدالتی قیاس کند که
موی لب چه قدر است از موی ریش و
بان مقدار حدیثی دارد و واجب نشود اما مذهب
مالک رحمه الله تا موی هم سر یا هم ریش را کم
کنند قربان لازم نکند و مذهب شافعی رحمه الله
در کم کردن موی تا موی قربان لازم نشود و
در موی بقویله می طعام و بقوی و یکمیدیم
و بقویله گشت قربان کوسفندی و بقویله قربان
تمام و مذهب احمد در کجا موی قربانی دور
کمتر موی و حدی و اگر بسبب غلبه کند یا

جراحی یا ایستراشد و با باشد و غیره شش
 مسکن در این صبح طعام باید دادن یا پاره
 روزه داشتن یا قربان کردن کوسفندی و اما
 بریدن ناضن لذت برب ای صیفه رشتی را تمام
 یا باقی را تمام یا هم را در یک مجلس بریدن
 کوسفندی قربان کردن لازمست و اگر در
 چهار مجلس چهار دست و پای و ناضن کبیر
 چهار قربان لازم شود و در کمتر از دستی یا پای
 نیم صبح صدقه دادن همیشه واجب نیست و عدد
 را نیز نزدوی اعتبار نیست و لذت شایسته
 و الحمد لله حکم آنست که در موی و حریم
 که موی غیر حریم را بستر و لذت امام اربعه
 قربان لازم شود و خلافاً غیره و اگر ضایعات
 از یک جنس باشند با یک مجلس و خوب فدی
 متعدد نباشد و لذت شایسته و الحمد لله

صیفه

بر شش و نیمها و استعمال بوی خوش و قبله و شام
 جماع اخیر فرج عذرت و در دیگر انواع
 ضایعات عذر نیست و فدی بر ناضن در هم
 انواع دیگر واجب نیست و در وقت قدر
 در سبب طیب و موی بستردن و ناضن صید
 تغییر است میان قربان کوسفندی و میان طعام
 شش مسکن هر یک را نیم صبح کند و میان
 دستن هر روز با جماع این صوم بیکان فرد
 مان یعنی مخصوص نیست و قربان باهل حرم
 دادن مخصوصست و اما طعام لذت برب ای
 صیفه حرم الله لجرم و اهل حرم مخصوص نیست
 و اما مخطور در پنج بعثت و آن در پنج با
 یک روز فرج دیگری در غیر فرج اما اول از جماع
 پیش از عفت باشد با جماع حج را باطل کند
 و کفارت واجب آید و حج ناممکن در تمام

باید کرد و قضا در سال آینده واجب شود
و آن کفارت لذت الی صیغه رحمة الله قرآن
کو سفند لیسیت و حکم آن نیز همین است الا
در کفارت آن خلافت بقول از شافع بر
زن واجب نباشد و بقول احمد و عمل کفارت
کند ضایع که در صوم و اما اگر بعد از توقف
بعرف باشد پیش از طلق ملایم الی صیغه حج
مانده نشود و لکن بدیه واجب کرد و اما
بی معنی بعد از زنی و طلق باشد پیش از
طواف زیارت قرآنی کو سفندی واجب است
و حج صحیح بود باجماع و اما لذت شافع
فج و احمد جماع پیش از توقف و بعد از توقف
پیش از طلق یا تقصیر در حکم برابر است و چه
چیز الحاح لازم آید یکی فساده حج و صوم و صوم
تقصایم و صوم کفارت و آن ~~بدرست~~

ع
بدرست

بدرست و اولی شتر پنج ساله است اگر
بیاورد و دو ساله و اگر نیاورد هفت کو سفند
بیاورد و اگر نیاورد تقویت شتر طعام بدر و ایشان
در هر یکی را قدری و اگر کما وقت نشود در حدی
طعام یک روز و سه روز و شستن اما اگر بعد از طلق
پیش از طواف زیارت و قاع واقع شود یک
کو سفند تر بان کردن کفایت باشد و حج در
باشد بدرستین قولی و عدد و بیان درین
یک است لذت الی صیغه و مالک رحمة الله
دیک قولی از شافع رحمة الله و اما مخطوشتن
مقدمات جماعت چون قبله و ملائمه و جماع در
مادون فرج و اشتغال آن غیر انزال بنظر و
فکر و واجب در آن قرآن کو سفند لیسیت
لیکن لذت مالک و بروایت از احمد نماید
ون الفرج مع الانزال مفسد حج است باو

ورجوب بدن و بروایه و رجوب بدن بصحت
 حج و در انزال غبطه یکبار قرمان کوسفندی و ا
 و در انزال مبتکره نظر بدنه خلافا لغیره
 و لذیب ابو صیفور رحمه الله و عقد نکاح کردن
 بکسی زن دادن حرم رارواست و نکاح منعقد
 و هیچ چیز واجب نیست و اما لذیب شافعی
 و احمد و مالک رحمه الله هیچ کدام روایت
 و نکاح منعقد نمی و چیزی پس لازم نمی و اما در
 عمه اگر بیعت پیش از سبع افتد عمه فاسد
 گردد و لذیب شافعی و احمد بدن حیانه در حج
 واجب آید و لذیب شافعی ابو صیفور کوسفندی
 واجب میشود و اگر بعد از سبع افتد بران قول
 از شافعی که حلق رکن نیست عمه فاسد نشود
 و بران قول که رکن است فاسد شود و کفار
 بدن لازم آید و اما محظور هفتگشتن صید بری

است نه بری در ایام حرام و در حرم و آن در
 صوابی باشد لذیب ابو صیفور رحمه الله که در اصل
 خلقت متمنع و متوجش باشد ماکول و غیر
 ماکول و غیر ماکول حسنه انکه مستثنای شلی است
 بقول رسول صلی الله علیه و سلم و آن بدست کی
 سگ کزنده و دم کرک سیم خاد که مردار خوار
 میگویند چهارم کلاغ پنجم مار و کزدم که گشتن اینها
 رواست و در مقابل قتل البیتان هیچ چیز روا
 نیست و اما لذیب شافعی و مالک و احمد حرام
 هر حیوان بری که غیر ماکول باشد رواست و غیر
 حب جز اینست بخلاف فراهب ابو صیفور رحمه
 و نزدیک غیر او اشکارت و ولالت مکروه
 ولیکن موجب جرائیت و اما جرایم صید لذیب
 ابو صیفور نیست که آن صید را در حرم و در آن
 آن دانند باعتبار مکان یا جایی که نزدیکتر باشد

بان مکافات قیمت کنند و بعد از آن اگر خواهی بان
قیمت میوانی بخرد و در حرم قربان کند و اگر خواهی بان
قیمت طعام طرز و بسا کین صدقه به هر مسکین را
نیم صاع کند یا صاع جو و اگر خواهی بعضی از نیم صاع
یک روز روزه دارد اما لذتبخش و مالک و آنچه
بگذرد که آن صید از حیوانات اهلی و غیر اهلی و کارد و
و ترغاله و مانند آن بجز مشابه است آن مثل را قیمت
کنند که خواهی آن مثل را بخرد و قربان کند و اگر خواهی
بقیمت آن طعام خرد و به مسکین را از آن کین حرم
مندی طعام صدقه دهد و لذتبخش مالک بسا کین از
که جز واجب شده است و اگر خواهی بدل در صدی
روزی روزه دارد و آن صید لذتبخش ابی صیف و
مالک و یک قول از شافع رحمة الله علیه در باره
و بچسب از آن استناید خوردن و قبول دیگر از
دی بر آن کشنده حرام باشد و غیره و حلال و اگر

صدقه اجرائی کند بقدر نقصان آن بر جهت
صدقه بروی لازم و عمد و نسیان درین بر
برست و در کشتن کبوتر لذتبخش شناع و بعضی
از احباب ابی صیف قربان کوسفندی و اربست
و قمری و فاضله نیز در یک بعضی در معنی مثل او مید
و در حیوانات و صفت خرد مثل لجنستک و غیر
مرقیمت راست بقیمت آن صدقه دهد و بجهت
صدقه و قتل حیوانات و صفت حرامست تعرفین و غیر
و بجز البیتان در مانیدن البیتان نیز حرامست
و اگر بیهوشه شکسته شود یا بلیه هلاک کرد و قیمت
آن صدقه دادن واجبست و در هر از این جنایات
بر مفرودیک جز واجب شود بر تقارن دو جزا
واجب شود و در شرکت محرمان در صید قتل اهلی
جز این کامل واجب شود لذتبخش ابی صیف و لذتبخش
دیگر آن بر هم و بر تقارن یک جزا پیش واجب نشود

و اگر درنده بروی حمله کند و وی او را بکشند
 چیز بروی واجب نیاید و گوشت صیدی که لال
 بچشم کشیده باشد اگر با زن و ابرو اشارت
 او نبوده باشد و هر حکم که بر حرم و غیر حرم
 میسر در حرم ثابت است مع زیادتی عدم جواز
 تعرض بدقتان و کیا نما و خار ای حرم پس اگر
 صیدی را از حرم بترسانند یا تعرض رسانند بزه کار
 باشد و اگر بکنند عزامت آن بقیوت بروی لازم
 شود بان طریق که در احکام گفته شده در وقت حرام
 را بریدن و گیاه او را و خار او را حرام است و
 آن بروی لازم باشد که بقدر حرم صدقه و دیگر در
 اذخر که نوعی از گیاه که است و از کوهت مستفها
 بان تخمینا عهد و این حکم در وقت و کیا است
 که خود رسته باشد اما چیزی که کاشته باشند و عملی
 در آن مدخل باشد آنکس را رسد قطع آن کردن و آن

باید

فصل
در وجه ادای حج

نیست در چیزی باشد که غرض از نزع آن حاجت
 دست شده باشد اما چیزی که کاشتن آن
 عادت نبوده در صورت داخل باشد و اگر در
 ملک کسی درختی یا گیاهی بنفس خود رسته باشد
 بریدن آن ضمان واجب آید و لذت ثانی
 رحمة الله بریدن در ضمان بر مرکب است یا
 لازم آید و در باقی قیوت و لذت است او ضمیمه
 رحمة الله در اهم قیمت لازم آید صدقه دادن
 و در بریدن درخت خشک ضمان نباشد و لذت
 امام شافعی مدینه همچو حرم مکه است درین احکام
 الاثمان دو وجه است و لذت است او ضمیمه این
 احکام در حرم مدینه جاری نیست **فصل** و وجه ادای حج
 و وجه ادای حج سه است و هر اول فرار است
 و این انحصار است که در وقت نیست احرام
 حج تنها کند و بگوید اللهم انی ارید الحج فیسری

فصل
در وجه ادای حج

و تقبیل من و لذیب مالک تمام اگر در حج یا
عمره نبینت دل اقتصاد کند فاضل دست
از آنکه نبربان نیست بگوید و بعد از فراغ از آنرا
تمام افعال حج را حصر کند که بسوی ارضی حل
ندیم یکی از سه حال یکی جمع است دوم سفیم
سیم حد ششم و لایحه احرام عمره بشود و بگوید
اللهم ارید الیک العمرة فیسیر الی و تقبیل منی و
لبیک کو بیان بسوی مکه و ما احببنا الیک فی سیر
قطع نمند و لذیب ابو صلیف رحمه الله ما تقبیل
سود کند تقبیل جایز باشد و باید که معتمر از باب
ابراهیم در سجد احرام دراید و طواف و
کند آنکس تر باشد و اگر حوی ندر در ستره بر سر
و از احرام عمره نیست تمام بدون آید ما و
دوم ادا حج قرانت که در وقت بستن احرام
نیت حج و عمره با هم کند و بگوید اللهم انی ارید

کتاب
الحج و العمرة

3

کتاب

الحج

الحج و العمرة فیسیر الی و تقبیل منی الابر قارن پیش
از وقتون بجزفات در آمدن بلکه لازم نمی شود
و چون در اید اول طواف عمره کند و در ستره
اول رمل کند یعنی تقبیل بجنبه و بر و در پا
بهاضم و در چهار گردش و یکس میتم رود و
اضطباع نیز کند یعنی میان بردن احرام
را در زیر بغل است در او دو کتافش را بر
دوش جب اندازد اگر خواه هر دو را از پس
و اگر خواه یکطرف را در او پیش و یکطرف را پس
خرو کند و در دوش راست را برهنه دارد و
بعد از تمام طواف میان صف و مروه سعی کند بان
صفت که بعد ازین گفته میشود انشأ الله تعالی
و چون تمام سعی کند انکس ایمان احرام بطواف
قدم شروع نماید و دیگر بار سعی در بی آن بند
در رمل و اضطباع مجیز در طواف اول هر کدام که

باشد نماید و ایمان احرام بافعال حج مشغول
 کرد و پیش از طریقی که سفندی بحیثیت قرآن قربان
 کند بعد از حج عمره عقیم و این جمله بذب ابی صیف
 است رحمة الله و اما بذب شافع و مالک و احمد
 رحمة الله قارن چون یک طواف قدوم و یک
 تمام کند پس بافعال حج مشغول شود قارن با
 و عمره در حج مندرج کرد چون اندراج و حضور
 غسل و اگر احرام عمره تنها گیرد در اثر حج
 و پیش از شروع در طواف حج داد عمره در اراد
 هم قارن باشد و اما در سیم تمتع است که در اثر
 حج از بیعتات حج احرام عمره گیرد و بگوید
 اللهم انى اريد العمرة فيسري و تقبلها منى و تلبسها
 بكة و اريد طواف و سيع تمام کند و بپرستد
 و از هم چيز طلال شود و با از احرام احرام حج
 گیرد و بگوید اللهم انى اريد الحج فيسري و تقبلها منى

الحج

انگاه بخرافات رود و بعد از وقوف غزوات
 و منزه لغو و روز نشه یا ایام تشریف کوه
 قربان کند بحیث تمتع و بذب شافع رحمة
 الله پیشتر از ایام تشریف و روز نشه نیز
 این قربان روا باشد و اگر قربان نیست نباید
 سه روز در ایام حج روزه دارد و هفت روز
 بعد از رجوع بخانه اش بذب ابی صیف رحمة
 الله و بعد از آمدن از غزوات بمنی بذب احمد
 رحمة الله آن روز در ایام تشریف نیست و با
 و بذب ابی صیف روا باشد و در تمتع بیح
 چه شرط است یکی تقدیم عمره بر حج روم و وضع
 عمره در اثر حج سیم کردن همین سال چهارم آنکه
 میان وطن تمتع و میان که مسافرت قصر نماز
 باشد و این شرط چهارم بذب غیر ابی صیف شرط
 و موجب هدی است نه شرط صحت تمتع شرط پنج

احرام از کم گرفتن و لذت شافی بجز نیت
 احرام ثابت می شود و لذت ابله صیغه رحمة الله
 تلبیه گفته یا سوت هر که نکرده محرم نشود و لذت
 ابله صیغه قرآن افضل است و لذت شافی و مالک
 رحمة الله انرا در فاضل است و لذت احمد رحمة الله
 لذت افضل است والله اعلم در بیان او
 جبات و سنن و آداب طواف اما واجبات طواف
 اول ستر صورت است و طهارت از حدت و
 در بدن و جام در مکانی که در طواف قدم بر آنجا می
 دویم ترمیم چنانکه آینه طواف از حجره الاسود
 در طواف خانه بردست جیب او باشد سیم آنکه بگوید
 تن از خانه برو باشد و شاد روان و حطیم از خانه
 اما اگر از بالای شاد روان دست بردیوار کعبه می آید
 و می رود و باشد زیرا که پیشتر شنیدیم بدون شاد
 درون می افتد بجام آنکه طواف در اندرون مسجد

ن در بیان واجبات
 و سنن و آداب
 طواف

باشد نیت رعایت کردن عدد منفی خانه که اگر شش
 اقتصار کند به نیت شافی و مالک اصلا جایز نباشد
 و لذت ابله صیغه اگر چه گردش از طواف زیارت
 ترک کند جایز باشد و هر مان کوسفندی لازم نمود
 ششم در رکعت فی ز بعد از طواف که درون او
 صحبت و سنت آنست که در مقام ابراهیم علیه
 السلام گذاردن نیت طواف در غیر حج و عه
 و اما در حج و عه اولی آنست که نیت کند و اگر
 نیت نکرده صحیح باشد علی الاصح زیرا که نیت
 حج و عه متضمن آنست هشتم موالا است بین
 الاشیاط و اصحاب احوال نزد شافی رحمة الله آنست که موالا
 است و رکعتی از طواف از سنن مکرده است نه از
 اما سنن و آداب طواف اول آنست که مانی باشد
 نه را کلب الاعداء و دیگر از طباع در مل و در مستلام حج

در بیان واجبات
 و سنن و آداب
 طواف

الاسود و قیاس و وضع جمیع بران دیگر دعوات
 تا نوره که بعد ازین مذکور خواهد شد دیگر آنکه در طواف
 خاضع و شمع باشد و دل خود را خردار در و ادب و
 باطن را رعایت کند اما واجبات سعی اول التبت
 که جمیع مسافت راه که میان صفا و درود است قطع
 که اگر یک خطوه یا کمتر مانده آن سعی صحیح نباشد دوم
 ترتیب است که در درجه اول التبت را از صفا کند
 و دره ثانی از دره و برین ترتیب با تمام رسانه سیم
 تکمیل بعد در نفسکانه است بان طریقی که رفتن از صفا بروه
 را یکبار است بار کند و رفتن از دره بصفا را یکبار
 دیگر و علی هذا القیاس چهار آنکه سعی بعد از طواف صحیح
 واقع شود چون طواف قدوم و طواف زیارت و اما
 سنن و ادب آن بعد ازین مذکور میشود انشاء الله
 تقاضا واجب در وقوف بجزوات و چیز است
 اول آنکه در وقت رجوع واقع شود روان از روا

عبدی بن قریب
 اخبرین چارشنبه افراس
 طلب علم با رسالت
 نکر ازین حق را علم در کمال است

سینه

ل آفتاب است و در روز شرف تا طلوع صبح عید
 روح آنکه واقف عرفات را اهدیت عبارت باشد
 سوا فیما بین و النایم و تغیر بها اما منعم علیها و
 سکران چون اهدیت و صلاحت عبارت نداشت
 و قوف ایشان صحیح نیست اما سنن و ادب و
 ادعیه حج بعد ازین بتفصیل مذکور میشود انشاء الله
فصل در ذکر تفاسیل سنن و ادب و ادعیه
 حج باید که چون عدلیت سفر حج کند اول هر مطلبی که
 در زمره وی باشد ادا کند و نفقه و صدقه و زکات
 می برساند و مال حلال از برای نفقه خود بر کند سینه
 و جام احرام از بهترین و بهترین میباید و جاد سفید
 و رفیق برین در ارتقا نمیکند و طلب نماید و بگرد و پستانرا
 و دواج کند و از هر یک دعا و همت طلب دارد و
 در دواج بر مسافر تقسیم رکعتن این دعاست که است
 روح الله و نیک و خواتم عکله و تقیم را سنت است التبت که

فصل در ذکر تفاسیل سنن
 و ادب و ادعیه حج

كجويد في حفظ الله وكشف روك الله التقوى وتفقدت
ووجهك للغير انما توجبت وكون غواهدك انما تفرس
آيد وركعت لما ركعت في الياما الكفرون وسورة اخلاص
ولعباد صلاح دستما براد واز سر حضور كجويد اللهم
الصاحب في السفر والخيقم في الليل والعهده حفظنا
واياهم من كل آفة ونفرتهم في احوالك من وعشاء
السفر وكابت المنقلب وسوء المنظر في المال والابال
والولد والاصحاب اللهم اجعلنا واياهم في جوارك
وجون بر رفاة رب كجويد الله توكلت على الله
لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم اني لم اخرج
ربا نحو ولا سمعت بل خربت القاء سخطك وابتغاء
رضائك وفضاء فرضك واتباع سنتك بسببك و
الي لقايتك وجون بدر ايد وروان شود كجويد اللهم
انتشرت وعلقت توكلت وكب اعترت واليك
توجبت اللهم زدني التقوى والنفوس ذنب ووجبت للخير

انما توجرت واين دعا در منزل نيز كجويد
جون سوار شود كجويد الله وبالله لا اله الا الله
والله اكبر سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا لتحرين
وانا اليكنا لمنقلبون انكاه بهت بار كجويد
لله الذي لمتا وما كنا لتنتدي لان يدانا الله
اللهم انت الحامل على النظر انت المتعان على
وجون منزل را تبت كجويد اللهم رب السموات
وما اضلن ورب الارضين وما اضلن ورب
الشياطين وما اضلن ورب الرياح وما زور
ين ورب البحار وما جرت اسمالك خيرها
لمنزل وخير اهلها واهو ذك من شرها
لمنزل وشر ما فيه واصرف عن شر شرارهم ودرهم
منزل پيش از كارها وركعت لما ركعت
وهركاه وشمير يا كراميش آيد زود فاطمة وا
الكرسى و آية شهاد الله وسورة اخلاص وعود

ليله ربنا

جوانا

تین و اول سورہ یسین تا نم لایم جرون بخوانند و
کردیاران خود بدعه و انگاه این دعا را بخوانند
ماشاء اللہ لایاتی با الحیزات الا اللہ ماشاء اللہ
لا یعرف السوء الا اللہ حسب اللہ و کفی سمیع اللہ
و عالیس در اللہ المنتهی و لا دون اللہ الملتقی
کتب اللہ لا یغفلن انا و رسلی ان اللہ لقوی عزیز
تخصت باللہ العظیم و استعنت بالحق الذی لا یتو
الهم احسننا بعینک التی لا تنام و اکفنا بملفک
الذی لایرام و کاه که بر بندگی برایت تکیه بگویم و جو
پستی رسالت پیغم کو بر تکیه بنمیش در هر گه
و منزل تا انگاه که بقیات رسد **فصل** در بیان
کیفیت احوال اول غسل کند بر میت احوال و صا
یض و نفسا و صبی را نمیشد این غسل سنت
است پس بعد از تمام کردن پاکی بدن خود از زو
یهای لب و زیر بغل و خانه و صیدن با ضلعا و اعمال

فصل در بیان بقیات
احوال

کردن بوی خوش و بیرون کردن جانها در وقت از بند
الاد و جاد و سفید که میگردانند با یکی را بر میان منبر
و دوح را بر دوش اندازد انگاه در رکعت
فما زینت سنت احوال کند ارد در رکعت اول
بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون در رکعت
قل هو اللہ احد لایخوذ بوجوه سوا شیء و در رکعت
در دوش آید از سر خضوع و خشوع و شک و شک و
بیچارگی حالت بچیدن را در کفن و انراض کردن
از هم عادتها و فخر دشمن از هم اصحاب و جمله
حرک را بپا آوردن و میت احوال انداختن
پایکج و عمره یا عمره تنها و نمیشد در وقت احوال بپا
آورد و بخاطر کند از جمله خلقهای بد و عادتها
قبیسم که میان من و حق تقا و خلق خدا ای بود بر
آدم و هم را بر فرد خود میا احوال و از سر پاکی و انا
بت تنوم حضرت الوهیت شرح و بزبان دران

بگوید الهی انی ارید الحج فیسیر الی قبله منی الرجح نما کنه
 و الرجح و عمره تقارن میگذارد بگوید الهی انی ارید الحج
 و العرة فیسیرتالی قبله منی سن انکمان با و ازین
 بدیه کند و بگوید لبیک اللهم لبیک لا شریک لک
 لبیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک
 لبیک و سعیدک و الخیرات کلا بمیک و
 الرغبات الیک و العمل لبیک و کحج حقا لعمد
 او رقاصه علی اللد علی سیدنا محمد و آل صحبه
 و الرضوانه بعد ازین بگوید در اول حرام گرفتن
 الهی انی نوبت فریضتک فی الحج فاجعلنی من
 فضیلت و ارضیت و تقبلت الهی فی اداء
 ما نوبت من الحج الهی قد صدم لک شعری و
 دلجی و درمی و عصبی و مخنی و عطفانی و صدمت علی
 نفسی النساء و الطیب و لیس الخیظ ابتغاء
 بوجهک الکریم و الدار الاخرة و هرگاه که میات

تتمت

تخلف شود و از نبوی خلق و تمکنی و فراری جای
 و منبذی و بیستی و درین جماعتی یا فافله که ندیده
 باشد تبیه را بخیرید کند با و ازیندم درین نماز
 باسی فریضه تم بیه کردن سنت است فریضه
 حج که سه پیش از در آمدن بمکه مذمت باشد
 حمله نفس کردن سنت است و چون نعوذ
 شود که حجرم بای نما دین دعا بخواند الهی انک
 و انک صرم لجمی و درمی و شعری بشیری علی النار
 و امنی من عذابکم یوم ثبت عمادک و اجعلنی
 او ایامیک و اهل طاعتک و سنت آنست که در وقت
 دخول بمکه از راه البطحه که راه بالای مکه است در
 جای که او را کدها بخوانند یعنی الکاف و الحمد و در
 خروج از مکه از جانب زیر سرون آینه از وضع
 آنرا که کی منی مانده بقیه الکاف و القصر و چون بشیر که در
 آیه و بجای سه که نظارش بر دیوار کعبه افتد از نشانی

باشد نمود آنجا از کرمه و زروق و شوق لیج صبر شود
پرواضت و اگر تواند در آن میان بگوید اللهم انت
السلام و منک السلام و الیک یرجع السلام و
دارک در اسلام تبارک یا زجلال و الکرام
الهم یند امینک الذی عظمته و کرمته و شرفه الهم
فخره و تعظیما و تکریمه و تشرفه و تمامه و زود من
حج و اعتراف و بر او کرامته الهم افتح لی ابواب جنتک
و ادخلنی جنتک و اعزنی من الشیطان الرجیم و
خواهد که بمسجد احرام در آید باید که از باب نبشیم
در آن آید و چون قدم در آستانه مسجد کند بگوید
بسم الله و فی سبیل الله و علی ملت رسول الله صلی الله
علیه و سلم و چون نبرد یک کعبه معظمه سر بگوید
و سلام علی عباده الذین اصطفی الهم صلی علی سیدنا
محمد عبدک و رسولک و علی ائمه ابراهیم خلیلک و علی
بیت نبیایک و رسالتک پس دست بدعا بردارد

4



و بگوید اللهم انی اسألك فی تقاضی هذا اول مناسک
ان تقبل توبتی و تجاوز عن خطیبتی و تقض عنی
وزرر الجمله الذی یبغض بیتی الحرام الذی
جعلت شایسته للناس و انما و جمله مبارک و هدایت
لمن الهم انی عبدک و البده ملک و الحرم صفت
بیتک حدیث اطلب و رضائت و رحمتک بس نگاه
تصدقه لاسود کند و دست راست تبرک بر آن
ماله و بسویش کند اگر بپایند که کسی پیشش رود و الا
در تعالیه بایستد و با کف دست سجده دست راست
سپوا و اشارت کند و دست خود را بر سینه و بگوید
الهم ما نبتی او میتی و میشتاقی تعاهرتی فاشهد لی
بالموافات انک انیت طواف قدم کند و بشرح
در طواف قدم ثبسیه را قطع کند و اضطباع
کند یعنی میانه خوردن احرام را در زیر بغل دست
راست در آورد و کناری او را بر سرش و سجده

و سجده

اندازد و سر دوش را برهنه گذارد و پیش از آنکه
 از بر آید حجره را سودر کند و بگوید اللّٰهُمَّ
 اَللّٰهُمَّ اِنِّى اَسْئَلُكَ بِتَسْلِيْمٍ وَتَقْوَى وَتَضَلُّعٍ
 وَفَاةٍ لِعَبْدِكَ وَاسْتِغْفَارٍ لِمَا تَنَبَّهْتَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَجُونَ از بر آید حجره بگذرد و در هر دو جانب
 کعبه بکشد و کپوری راست بجانب مقام ابراهیم در آن
 روان شود و چون بر آید بگوید اللّٰهُمَّ اِنِّى اَسْئَلُكَ
 بِسِتِّكَ وَالْحَرَمِ صَرِيحٍ وَنَدْوَى اَمْنٍ اَمْنِكَ وَنَهْمِ الْعَبْدِ
 عَجَبِكَ وَنَدْوَى اَمْنِكَ مِنَ النَّارِ بِسْمِ اَسْمَاءِ اَنْتَ
 تَقَامُ اِبْرَاهِيْمَ وَبِكُوْبِهِ اللّٰهُمَّ عَظِيْمٍ وَوَجْهِكَ كَرِيْمٍ
 اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ وَكُنْ اَسْطِطَانَ الرَّحِيْمِيْنَ وَرَحْمَ
 لِحِى وَرَحْمِي عَلَى النَّارِ وَامْنِيْ مِنْ اَمْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
 وَالْفَنِيْ مَوْتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَجُونَ بَرَكْنِ عَرَاتِيْ سَيِّدِ
 بَكُوْبِهِ اللّٰهُمَّ اِنِّى اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الشُّرْكِ وَالمَسْكَةِ وَالتَّشْفِيقِ
 وَالتَّفْطِقِ وَرَسُوْلِ الْاَضْلَاقِ وَرَسُوْلِ الْمُنْظَرِ فِي الْمَالِ وَالْا

هل الولد

هل الولد و چون بمیانه حطیم سید از بیرون در
 یوار حطیم در قهله نادران کعبه بگوید اللّٰهُمَّ
 اَطْلُقْنِيْ مِنْ حَوْضِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَرِيْبَةً
 طَيِّبَةً نَدِيْبَةً لاَ اَطْمَأْنِنُ اِلَّا بِعِدْوَةِ اَبْدِىْ وَجُونَ از
 حطیم تمام بگذرد و بر کن شامی سید بگوید
 اللّٰهُمَّ اجْعَلْ لِيْ مَهْرًا وَوَسْعًا يَأْتِيْ كُرًا فِيْهَا
 غَفُوْرًا وَغَفَاةً لَنْ تَبُوْرَ لِعَبُوْدِكَ يَا عَزِيْزِيَا
 غَفُوْرًا غَفُوْرًا وَرَحْمَةً وَجَاوِزًا عَنِ الْقَدَمِ اَنْتَ
 الْاَعْمَرُ الْاَجَلُ الْاَكْرَمُ وَجُونَ بَرَكْنِ يَمَانِيْ سَيِّدِ
 اَكْرَمِيْ اَهْلِيْ اَنْزِلْ بُوْبِيْ دَهْرًا زِيْرًا لَكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَبْدِ
 عَلَيْهِ سَلِيْمٌ يَمِيْلُ قَوْلَ اَنْزِلْ بُوْبِيْ دَهْرًا هَيْتَ وَاَكْرَمِ
 خَوَابِرِ حَجْرِ السُّوْدِ اَسْبُوْبِيْ دَاوِدَ اَنْ تَخْضُوْصِ دَاوِدَ
 وَدَسْتِ بَرَكْنِ يَمَانِيْ لِحُرْمَتِ السَّمَاوِيَّةِ وَوَجُونَ
 دَسْتِ خُوْدِيْ بُوْبِيْ دَهْرًا وَاِيْنَ دَعَا بَكُوْبِهِ اللّٰهُمَّ

جان
جان

اعوذ بك من الكفرة والفقر وعذاب القبر
واعذاب النار وفتنة المحيا والممات
واعوذ بك من الخزي في الدنيا والآخرة
و در حیاتم رکن یمانی و رکن حجر بگوید در حیاتم
فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قضا غدا
النار و حون باز بجز الاسود سه یک دوره از
طواف تمام کرده باشد و آنرا شوط میگوید
و این دعا بخواند رب اغفر لی برکت اعوذ
برب هذا الحج من الدین و الفقر و عذاب القبر
آنگاه باز بجز الاسود را بگوید نه بار که آنرا نماز
کنند بسوی او چنانکه سابقا مذکور شد و در دوره هر
دیکر شروع نماید همان ادعیه که در دور اولی
گفته بود تا مفت شوط از حجر الاسود تمام کند و
در سه شوط اول کتفها را بچیناند و بعد در اثنای نماز
و این دو بین راز مل گویند و چهار شوط دیگر را

مسکن

مسکن و در تمام کند آنجا که ملتزم آید و
ملتزم مابین باب کعبه و حجر الاسود را گویند
و آن یکی از مواضع است دعاست و دست
در دست کعبه زندمانند کسی که پناه برود بکعبه
و بعد در دست کعبه را در کتفها گیرد و در دست
را بر دیوار او سایه در روی بر دیوار مالود
بگوید اللهم هذا البيت العتیق العتیق
رقتی من النار و اعزنی من الشیطان
واعوذ من کل سوء و فضعنی لما رقتنی و بار
فیما آتیتنی اللهم ان هذا البيت بیئتک و العبد
عبدک و هذا المقام و العایین من النار اللهم اجعلنی
من الکریم و ذک علیک و در آن تمام از حضور
تمام عهد و سنای حق تقاضا و صلوات بر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم را گویند و بنصره در آری و گویند
و مسکنست و بچارگی خود را عوض دارد و در هر حال

واجبات
واجبات

قرآن

وار در جوار بر پس از فی مقام ابراهیم و دور پس
 دو رکعت نماز طواف بگذارد قبل یا ایها الکافرون
 و قل هو الله احد و بعد از آن دست بر عا بر دارد
 و بگوید اللهم لیس فی الیسرین صین العسک و انقرو
 اللهم اعصمینی بالطائف حتی لا یصیبک و اعنی علی
 طاعتک بتوفیقک و صنی عن معاصیک و اجعل
 من حیثک فی حب ما یتک و عبادک الصالحین اللهم
 انما یتینی للاسلام فینی فیہ بالطائف و ولا
 و یعملنی بطاعتک و طاعتک و طاعت رسولک
 و تسالعتہ و اجر فی فضلات الفتن بس از آن باز
 بسو حج الاسود رود و اگر تواند بکشد استغاثت
 کند و بر دست خود بویک زند و آنگاه در سجده اقدم
 نماید و از باب الصفات سب می بیرون آید
 و بر بالای درجه های صفای برود و روی بکعبه
 و با دست چپ آنجا که در نظرش آید که سر صلی الله

بوسه آید و در مال و اگر نتواند

عنه

علیه و سلم صین کرده است بعد از آن از کار و آید
 بخواند الله اکبر الله اکبر الحمد لله علی ما هدانا لهذا
 الحمد لله الحی اده کلما لا اله الا الله و حمد لا شریک
 له له الملک و له الحمد الحسب و هیئت و هو علی حل
 یمرت و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله
 الحمد لله لا اله الا الله و حمد صدق و قدر و
 عبده و انو عبده و فرخ الا فراب و صد لا
 اله الا الله و لا تعبد الا ایاه و خلص من له الین و لا
 کره الا کفر و الحمد لله رب العالمین سبحان
 صین مستون و صین تصبون و له الحمد فی السموات
 و الارض و عشیما و صین نظرون و یخرج الحج
 من المیت و یخرج المیت من الی و صین الارض
 بعد از تمام و کذا لک فخرجون و من رایت ان
 خلقت من تراب ثم اذا انتم لیتنثرون اللهم
 انی اسئلك لیمانا و ایما و لقیسنا صارق و علما



نافعا وقلبا خاشعا ولب نازا کرا و اسبالتک
 العفو والعاقبة والمعافات الدائمة فی
 الدین والدنیا والآخره وان تصلى علی
 سیدنا محمد علیہ الصلوٰة والسلام و دیگر دعا
 که دلند بگویند و هر حاجتی که دارد بخواند نگاه از
 درجهائی که در صفای بر آید و در وادی روانی
 بسوی حروه و استقامت برود تا نزدیک بان
 دین سبز رسد که نزدیک سید صاحب است
 متصل بمبار و چون تقدیرشش کند مانند دریا
 بان درویش سبز رسد که بر زمین و بسیار است
 در بطن وادی و در زمان درویش این دعا
 بخواند رب الفخر و ارحم و محب و زحما تعلم فانک
 انت الانفسه الاجل الاکرم و چون ازین
 مجلس سبز بگذرد باز استخوانش روان شود تا بمحرو
 رسد و در راه مابین صفای حروه خواندن این ذکر

از جمله

از جمله بیجا است لاله الله و صده لا
 شریک له الحمد و هو علی کل شیء قدير نگاه
 بر حروف نیزه بالا رود و چنانکه بر صفای وادی
 نصفا آوردد همان اذکار و ادعیه که بر
 کوه صفا گفته بود و اینها نیز بگوید و حسینیه
 یک سج تمام شود و از اینجا برگشته همان دعا که
 در آمدن میخواند بخواند و استقامت برود تا بان
 درویش سبز رسد و در میان درویش سبز
 و یاز از اینجا استخوانش رو تا کوه صفا و باز بر درجه
 صفا بر آید چنانکه اول بار و باز همان اذکار و
 ادعیه که در اول گفته بود بعین بگوید و حسینیه
 دو بار سج تمام کرد و تخمین همین بیات چهار
 و ادعیه و اذکار هفت بار میان صفای حروه
 تمام کند و این سج از فرقیه یا در آب مشروب
 باشد بر شرط نیست که فرض سج بعد از خوف

بعضی است نه فرقیست و نه شرط اما در طواف مذنب
شافعی و مالک و احمد بن حنبل رحمه الله طواف مذنب
صحیح است چنانکه در نماز و مذنب ابو صفیر رحمه الله
طواف در طواف واجبست نه فرض و نه شرط
و شرطست که سن بعد از طواف واقع شود پس اگر
فقد باشد این طواف وسیع که در طواف قدوم
و سعی فرض شده و اگر تارن بود مذنب شافعی و احمد
بر همین یک طواف وسیع اقتضار کند و عمره اش
در حج مندرج باشد اما مذنب ابی صفیر و مالک
این طواف وسیع اول که گردان عمره اش محسوب
آنگاه یکبار دیگر طواف وسیع کند ایمان بیاید و
ادعیه و از کار خدا کور و لیکن درین طواف دویم
رمل و اضطرار کنند و این طواف قدوم باشد
که در حلیت مذنب ابی صفیر و سنت است

مذنب

مذنب در بیان رحمه الله بس حال کل در کلمه ساین
باشد ایمان احرام و حضرت را غنیمت شمر و در
بجاست ضروری باید که از مسجد حرام بیرون نیاید
و اوقات را بطواف که از همه کارها فاضلترست
یا بنماز که هر رکعتی در مسجد حرام مثل روزی که
بعضی حدیث صحیح در روایت نویسد مثل
روزی که رکعت و بروایت ابن عباس صلی الله
عنه از رسول صلی الله علیه و سلم در مسجد حرام مثل حد
هزار رکعتست یا بنظر کردن مکعبه مصروف دارد
که در حدیث آمده که نظر کردن در کعبه عبادتست
تا آنکه روزی هفتاد و پنج شود و صیغه را نام بعد
نماز ظهر یک خطایم گویند و در خطبه و مردم را برادر
بیرون رفتن بسوی منا و عرفات و وقوف بعثت
دادای خرافیه و واجبات و لوازم آن محرم
نماید و در ششم ذوالحجه تسبیح گویند ایمان احرام

اول بسوی نماز برود آید و اگر بپایه تواند نشست
 فاضله باشد و چون نماز رسد بگوید اللهم هذا ضامن
 من علی بما مننت به علی اولیائیک و اهل طاعت
 عنک و آن شب در دنیا باشد اگر خواهد که اجزا
 رود نیز چنانچه بود زیرا که سبکی بان متعلق
 نیست و اگر این خسته را در وقت که اکثر شیخ
 در سجده صلیف نماز و ذکر تلاوت قرآن معروض کند
 و چون باده عرفه نماز صبح را بجهت بگذارد
 و بعد از طلوع آفتاب بر کوه سیر روی عرفه
 نهد و چون ستر یک بعرفات رسد بگوید اللهم
 جعلها خیرة و رتبه و ائمه و اقربا من ضوئک
 و العبد من بنحطک اللهم الیک توکلت و ایاه
 اعتمدت و وحکم الکریم اردت فاجعلنی ممن
 تناسی به الیوم من موافقینی و افضل و در آن روز اگر
 تواند نزدیک مسجد بگردد فرود آید و آن موضع را

خجف

عین

و توف

بعلی بخشنه گویند و توفی در این خجف است
 و چون نزدیک ذوال شود اگر تو انداز آید
 و توف غسل کند که آن غسل بد جمیع است
 و چون ذوال تحقق کرد خطیب برود و نیز
 بر شتر سوار شود یا بر سر صبیح ابراهیم بر آید و بگذرد
 الی صیفی و بعد بنشیند تا مؤذن اذان فارغ
 شود و ضایعه در جمع نگاه در خطبه شروع کند و
 مدب مالک رحمة الله بعد از فراغ اذان از هر دو
 خطبه مؤذن اذان و قامت بیکبار بگوید و خطیب
 نماز شروع کند و مدب مالک رحمة الله بعد از
 شافع و الحمد رحمة الله مؤذن بعد از خطبه اول در میان
 خطبه دوم باذان شروع کند و اذان را با قامت
 پیوند در و فراغ مؤذن باید که خطیب از خطبه دوم
 فارغ شده باشد و خطیب باید که در دم را و توف
 بعرفه و فاضله از عرفات و توف مزدقه در

چهار و هفت و زج و طواف زیارت تعلیم کند پس
فاز خطره و عصر را بیک آن و دو فاتت جمع
کند و میان هر دو نماز فریضه نماطه مشغول نگردد
و یک قول از ابی حنیفه رحمه الله جمع کردن میان نماز
و عصر تنها گذار را جایز نیست و بجماعت با امام
رواست خلافاً لغیره اما در خطله تنها گذار را
رواست قول او است اجمع کردن میان مغرب
و عشاء آنگاه زود بمغرب رود و در بطن معونه
و قیوف ننماید که دست نیست زیرا که خارج
زمین سوغات است و همگفته اند که در یک امام
ایستد روی تعلیم و اگر تواند در شرقی کوه بخواند
که سنگ هاشمی بر کتف بردارد آن کوه افتاده و
بخا است پادشاه تبر است و امام باید که در قیوف
تساعت مصطفی صلی الله علیه و سلم کند یعنی بر پشتی
سوار و قیوف بجای آرد و ادعیه مانوره را بلند

بسم الله

خوانند با طق متابعت او کنند و رسول الله
علیه و سلم چون قیوف کردی هر دو دست
بر آوردی همچون کسی که از بر مسکت و اضطرار
زمان خوابد و سوال کند و اگر باره قیوف
کند روا باشد و هر گدیزی که ممکن باشد در دعا
و تکبیر و استغفار و کلبیل و ادعیه و اذکار که
ذکر کرده میشود بنماید و هیچ نماز و اهمال
باینند آرد و در میان دعا با تلبیس نمیزد بگویند
و صدوات بر رسول صلی الله علیه و سلم نیز در سجده
رضی الله تعالی فرستد و در روز عرفه باید که در زنه
ر دعا در ادعیه و اذکار صدرا تواند بود و از جمله
عاهای مروی از مصطفی صلی الله علیه و سلم در سجده
الله تعالی عنهم و از سلف صالح رحمه الله در روز عرفه
اینست اول صد بار لا اله الا الله و صد بار لا شریک
له الا الله و الحمد لله و طاعت و سوره الحیرت

بسيد الحيد وهو على كل شئ قدير بكونه بعد ازان
 ابن ادم عليه لحو انه اللهم في قلبي نور اذ في بصري نور
 اللهم اشرح لي صدرى ولبس لى احرك اللهم رب الحكمة
 لك الحمد كما تقول وضراً كما تقول اللهم لك صلوا
 لى ونسكى واليك ما جى ذلك حياى وحماسى
 وتوا لى اللهم اى اعوذ بك من وساوس الصدر
 وثبات كوالا وخراب القبر اللهم لى اعوذ بك
 من شر ما يلج فى الليل والنهار من شر ما كتب به
 الرياح وشر بوالق الدرر اللهم لى اعوذ بك من تحريك
 عاصيتك وحقاة نعمتك وجميع كسخطك اللهم لى
 بالهدى والغفر لى فى الاخرة والاولى يا خير مقصود
 واليسر من عمل عليه والكرم من حول بالديه اعطنى
 العيشة افضل ما توتى احد من خلقك وحجاج
 بيتك يا ارحم الراحمين اللهم يا فيض الذرعات
 ويا منزل البركات ويا فاطر الارض والسموات

صحت

صحت لك الاصول بضمون الامات بسبا
 لك الحاجات و طاحت ان لا تمنى لى فى
 دار البلواى اذ ان شئت اهل الدنيا الهى انت
 تسبح كلانى وترى مكاني وتعلم سرى وعلايتى
 انا اذ ايس الفقير المستغيث والى المستغنى
 المعترف بدينه اسالك مسالمة المساكين و
 اتمهل اتمهل المنزلة الذين ادرعوك دعاء
 الخائف العاجز دعا من خضعت لك قربة
 وناضت لك عبرته واهل لك جسده وذل
 لك خوره ورضع لك الفم اللهم لا تطعن به عايك
 رب شقيا وكن بينى ورفا رحما يا خير المسولين
 ويا ارحم المعطين الهى من نوح الميك لفسه نالى
 ذامها ولائها لى اخرت المعاصى لى فى
 لى وسببته من عمل ولا شفيع سوى اهل اليك اللهم لى
 اعلم ان ذنوبى لم يبق لى عنده كما ولا لا اعتذار

وهداؤك لكرم المالكين اللهم ان لم يكن لها
ان ابلغ حجتك فحجتك اهل ان تبلغني فانا
من رحمتك وسعت كل شيء وانا شيخ اللهم
ان ذنوبه وان كانه عظيما ولكننا بصغار في
جنب عفوك فاعفوا يا كريم اللهم انت انت
وانا انا العواد الي الله ذنوب وارتدت العواد الي
لمغفرة اني ان كنت لا ترحم الا اهل طاعتك
عنه اذ توجهت الي عصيتك قصده انما
ما اعظم حجتك على الكرم عفوك فوصح حجتك
على وانقطع حجتك وفقير اليك وفناك غنى الا
نفوت لي يا خير من دعاه داع وافضل من رجاه
راج بركة الاسلام وبنده حم عليه السلام الوصل
ليك فغفوي وجميع ذنوبه واصر في من موقع
بهذا تقضي الجواج وذهب لي ما سالت وحق رطل
فيما تمنيت الي دعوتك بالهدى الذي علمتني و...

...

به فلا ترضي الاجابة والاباء الذي عوقبتهم و
غفرتي به ان انت صالح العيشة بعد موتك
بذنبه ضائع لك بذله سكين معترف بحجته شفيع
اليك من افتساره مستغفرك في الجاح حوا
الحج راج اليك في موقفه مع كثرة ذنوبه
فيما طحا وكل حي وولي مؤمن من احسن فحجتك
يفوز ومن اس اليك اللهم خضبا ولفنا نيك
انما اياك المنة وما عندك طلبنا ولا صبا نيك
وهرجتك رجوا ومن عندك اخشعنا ولبنيك
الحرام حبيبا ان نيك حواج اب يمين وليم صا
ير الساميتين ما من ليس بحر رب يدعي بان
ليس فوقه ولا دونه فائق يخشى ما من ليس له
زير يؤتى ولا حاجب يرش ما من لا يزداد على
السؤال الا كراما وجودا على كثرة الجواج الا تقصلا
واحنا اللهم انك جعلت لكل ضيف قولي ونحن

...

من امله تاب اليك

اخيا فك فاجعل قولنا ذلك الحجة اللهم بكل فية
 جائرة وكل ذمير كرامة وكل سبيل اعطيتهم وكل
 راج ثوابا وكل مسترحم عندك رحمة وكل
 راعب اليك زلفته وكل متوسل اليك عفو قدوة
 فدنا الى بيتك الحرام ووقفنا في بده المشايخ
 وشاهدنا بده الميثم الكرام رجا كما عندك طيب
 رجا ما لنا ما كنت تفتي لنا بكه الامين قل للدين
 كفوا ان يثاموا الغفران ما قد سلفنا فاضها كنهتم
 الاقرار بكل التوحيد لبعده الجور والاشراك يا
 الوصي حجتين والحمد لله عليهم وهم خلائقنا
 نغفرنا لهذا الستمادة موافق الاحرام والاشغال
 خطنا القرض من عظم من رضل لالاسلام لنا انك
 انت التوفيق يعق ما ملكت ليماننا ونحن عبديك
 وانت اولي بالتفضل فاقفنا وانك امرنا تبا
 تصديق على فقترا انما وكن فقولنا وانت

ق

كنه سر

احق بالطول فصدق علينا وانت وصيتنا بالعرف
 بين ظلماتنا وقد ظلمنا النفسا وانت احق بالكرم
 عفو غنا وانفعلنا ورحمنا مولانا ربنا اتنا في الدنيا
 حسنة وفي الآخرة حسنة وقضنا عذاب النار
 ولعبدنا من دعاها بين دننا ونحضر عليه السلام رالبيار
 تداركنا من لا يشغلنا سمع عن سمع ولا شتم
 عليه الا صلوات يا من لا يغلظ المساييل ولا يخلط
 عليه بالصلوات اللغات يا من لا يسير له الحاح
 الملتزمين ولا تصفوه مسائلة السبايلين روفا
 برد عفو له وطاوت رحمتك ولعبدنا من دعا
 استغفنا كنه رجحان العدم والحمد لله والاله العدم والاله
 الكبر والاحول والاقوة الاله العدم العظم صدم باركوب
 ورا بركة دن سيبا يا مسيبتي تاركنا در اول واخر
 ان صلوات فرستادن دليل اجابت وقبول
 دعاست وازجهت ما درو پر حضورا واز

اسم الله العظيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 الطيبين الطاهرين
 اجمعين

برای مسلمانان عموماً استغفار کند و در دعا حاج
 و تقرب بسیار کند هر روز سوال هر چند برتر
 نبرد کم پسندیده تر افتد پس تا نزدیک غروب
 آفتاب دعا و زاری مشغول شود و چون وقت
 غروب نزدیک شود تعداد اذانه کند از عرفا
 اما باید که پیش از اذان ~~باید~~ پاره دست زد و در
 پاره دست طایفه اذان زد و می گویند که نشان صد عفت
 در جانب راه نماز مذکور تا آفتاب تمام شود
 کمتر زیرا که انضمام جزوی از شب با جزوی از
 روز در حقوق عفت مذنب مالک کسنت
 و تبرک آن حج نامسعود شود اما مذنب دیگران
 و اصبیت و شرکش و جوب قربان متعلق و بعد از
 غروب آفتاب با امام در حرکت باید و جمله عتق
 تعبیه کوپان با او از بلند بسوی مزدلفه روان
 شوند با پیشگی و قار و مذنب مالک چون بعثت

این دعا را هر روز بخواند
 و اگر در هر روز بخواند
 از تمام گناهان پاک شود

سید

سید تبسم را قطع کند و بعد ازان تکبیر گوید و
 مذنب و یکایم تبسم را بار می خواند او قطع
 کند و نماز تمام را آنچه کند از نماز مزدلفه با نماز
 خفتن جمع کند و مذنب ابی صیف جمع کردن می
 ظهر و عصر و میان مغرب و عت جزوین روز
 و شب اصلاً جایز نیست فلان لغیره و چون در
 مزدلفه نرسول نماید اگر تواند غسل کند هر چند
 از وضو و طهارت و غسل کردن
 مذنب غیر از جنیفه آن است این دعا بخواند اللهم هذه
 مزدلفه جمعیت فیها السنه تخلفه شماک
 و این تو نغمه ما جعلی من دعاک ما استجاب
 تو کما حکم کلفیت بس نمازت خول شود و نماز
 مغرب و عت جمع کند خود با جماعت و خواند
 و لکن با جماعت افضل است بعد ازان دو دو
 تاوت و در میان هر دو فریضه جزا تاوت حاصل

این دعا را هر روز بخواند
 و اگر در هر روز بخواند
 از تمام گناهان پاک شود

این دعا را هر روز بخواند
 و اگر در هر روز بخواند
 از تمام گناهان پاک شود

راست کند و بسجده در کند و بنید از درضا که مقدار
پنج کذا در او باشد و باید که در موضع جمره افتد
نه دور و اگر خواهد سنگ را بر آنست متماوت
و الهام بکبر رضا که محاسب عقده ثلاثین کبر در
زود با هر سنگی که چنانند از بگوید الله اکبر اللهم یا
بک و تصدقاً بکتابک و وفاء بحدک و اتماماً
لسنة تنبیک محمد صلی الله علیه و سلم و چون وقت
سنگ انداخته است و تمام کرد پنج چیز از دعا
و غیره آنجا توقف نماید و بجزیب غیر از صغیر
بیک سخت شده و هرگز جنس زمین باشد و بزم
شده باشد و او در سن از اینجا باز کرد و در وقت
کردن شغل شود اگر در روز سنت در ریح
آنست که قربان بدست خود کند و روی خود
روی قریبه را بسوی قبله دارد و بگوید اللهم
والله اکبر اللهم ذک و بک و لک و الیک اللهم قبل

منی ما تقبلت

منی ما تقبلت من خلیک ابراهیم علیه السلام
و بکار و تیسز و در کتبه و قربان کردن
فاصلت است و بعد از آن کار و بعد از آن کوفتند
و کوفتند قربان کردن فاصلت است از شمارت
در شتر و کاذیر که هر شتری یا کاذیر هفت
کین جایز است و کوفتند جز یک کس جایز نیست
و بهترین کوفتند است بس از آن بز و او بی
آنست که سفید باشد آنگاه غیر از کاذیر سیاه و
اگر قارن با جمیع باشد اکنون قربان کردن فاصلت
و شرایط قربانی همانست که در احادیث بار کرده
شده است بس بستردن موی سر مشغول شود
و سنت در موی سر بستردن آنست که روی قبله
نشسته و از پیش سر تراشیدن آغاز کند و واجب
راست را نماند بخواند که بالای منبت بخدایت
بتراشد و در وقت بستردن موی بگوید اللهم

لی بکل شعرة حسنة وارجح لی بالاسیة ووافع
 لی بالادرجه وزن از فوی سر تقدیر سر انکشت
 را بر دو در دانه انیسر قه و است و اگر بر دو
 نباشد است بر سر راند و چون بعد می حجره العقیق
 یا قه در جراحی پیش از طواف زیارت در سه چهار
 تعلیم کند و لذت ابی صیف در روز خطیم سنون
 و مشرف نیست بلکه تردد و سه خطیم است روز
 سابع و عرفه و اول ایام تشریف الا الله روز
 عرفه یا جمع دو خطیم گوید و در میان بنشیند چون
 خطیم جمع در دیگر ایک قطب نگاه تصدیق کند
 بحسب طواف زیارت که فریضه است در کن و چون
 زیارت کرد آن هیات که فریضه است در این و چون
 طواف زیارت کرد بان هیات و صفت و ادعیه
 مشرفه الاربل و اضطیاح نمکند اگر در طواف تدمر کرده
 باشد آنگاه بکل طلال شود و اگر این طواف اصلا نکند

در حدیثی است که
 در طواف زیارت
 در حدیثی است که
 در طواف زیارت

در حدیثی است که
 در طواف زیارت
 در حدیثی است که
 در طواف زیارت

مینا

همیشه محرم باشد و از اجزای بیرون نماید **فصل**
 بر آنکه وقت طواف زیارت لذت شافع بعد از
 نیم شب از در خط و لذت بغير او از طلوع فجر
 المخر و آخر وقتش بطلق جواز هر وقت که خواهد
 و بطلق وجوب آخر ایام تشریف که اگر از این تا آخر
 قربانی لازم کرد و بگذرد ابی صیف در حدیث و اگر بعد
 از طواف تدمر سعی کرده باشد بعد از این طواف
 نکند آنگاه باز بنهار جوع نماید و شب در مساجد
 احیای این شهرها در مسجد ضیف و نماز امانت نمازجا
 در و فضیلت مینما در در دور و نزدیک اول ایام
 تشریف است وقت زوال غیب کند بحسب در چهار
 و این غیب در در خط ابی صیف در سنون و بعد از
 زوال نماز ظهر را در مسجد ضیف بحسب بگذارد و آنگاه
 زود بسوی حجره اول آید که آن نزدیک مسجد ضیف
 و هفت سنگ مینما از در و با هر سنگی یک کوبد پس چون

طواف

از سنگ انداختن فارغ شود صیقل از سنگ انداختن
اندکی دور رود و حمیره را بر پاره خود رستم روی
بقیله آورد و در تمام برداشتم تکبیر و التلیل و استغفار و
صلوات و دعا از سر فراغت دستکنت و حضور
دل و خشنوع جوارح و جمع مهمت شغول شود و هر روز
ده هجته که دانند و در آن بخواند و بخوابد و بقدرا که می
سوره البقره بخواند توقف نماید و این است حاجت
پس از آنجا بسوی جرحه و حیانه رود و آنجا نیز هفت سنگ
ببندد و در پنجین آنجا نیز سه تن قبله بایستد و جرحه
بردست راست کند و صاف بایستد که اندکی جرحه در
تغیبه شود پس تمجید تکبیر و التلیل و استغفار و
صلوات و دعا و نفع بسیار مانده در آنجا بماند و جرحه
اولی حرف کرده بود حرف نماید آنجا کجیة العقیقه
آید و آنجا نیز هفت سنگ ببندد از دور لیکن آنجا
توقف کند بدعا و حمیره و روز در منزل خود باز کرد

سنگ

و آن شب نیز در خوابش و روز دیگر که دوم
ایام تشریق است همان صفت که مذکور شد بعد
از نماز ظهر بر می خاست شغول شود در سجده در هر سجده
سنگ ببندد از دور جرحه العقیقه هفت کند آنجا نیز
باشد میان آنکه در مقام کت در روز دیگر هفت
باتی را ببندد از دور آن سه طای که گفته شد همان صفت
که روز گذشته انداخته بود و میان آنکه یکم روز و روزی
روز سیم از ایام تشریق است از وی ساقط کرده
اگر درین روز تا بعد از غروب آفتاب آنجا باشد لازم شود
در ضایع باشند روز دیگر سنگ انداخته در آمدن
و چون خرم رفتن کند سنت آنست که چون بخواست
که از ابط میگوید آنجا نزول نماید و نماز عصر و شام و نیت
را آنجا کند و در خوابی سبک بکند آنجا یکم در آید و بجز
شود و جرحه بماند گفته شد بدست از بختی هم حلال است
است و بدست غیر او فریضه و کیفیت آن در صفت

تمتع میان کرده شد و هر چه در احرام حج سفت است
 مستحب النفس و بوی خوش و تخیلف بدن پیش از احرام
 و از خطیاریت و ادواب و غیره تا در احرام حرمه نباشد
 الا آنکه چون بقیات احرام روید باید که دو رکعت نماز
 بگذارد و اگر اوقات مکروه پیشه و مادام که در مکروه پیشه
 عمه بسیار کند و شیخ عالم طرف ربانی شیخ سعید خراسانی
 قدس سره میفرماید که ما دیدیم کسانی که هر شبانه روز یکبار
 بکوه می آوردند و باید که هم منشاء را زیارت کند و چادر از آنرا
 بنفش و مال آنچه تواند خدمت کند و هر چه دست در پا افتد
 بر این حرم تعقیب و تا خیر بر داند که بر و است این عباد
 رضی الله عنهم و عمتهم آنکه یک رکعت نماز در سجده احرام بر سر
 بزار رکعت نماز سنت در جای دیگر صدقه پیش از تحمیل
 و ما تواند هر روز زجانه ز فرج بدست خود آب بکشد بسیار
 بی اشتنا و این دعا را در وقت آب خوردن بخواند اللهم
 جعل شفای کل داء و سقم و ازرقن الاضراس و البیقین

المعانات

المعانات الدلیته فی الدنيا و الآخرة زیرا که
 رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اند که ما از فرج
 ما شرب له یعنی آب ز فرج نپوشیده که فرود
 شود در آن مقصود حاصل کرد خواه نبیت شفا از
 احراض ظاهر خواه از احراض باطن یا حصول شفا
 و مطالب دنیوی و اخروی و اگر خواهد که در
 در کعبه معظم در آید باید که از تر خشترج و هیت و
 شرفاری در لیرج از بعضی سلف پرسیدند که چگونه
 خدای تعالی در احدی کعت و اللهن حرمین یا لیا
 خود را حیدالم که بچشم سحیمای باطل و فضول مشغول
 بوده اند و سزاواران نمیدانم که گرد خانه او اند
 بیرون طواف کنیم بسجده روا درح که باین یا لیا
 درون خانه در لیم و چون در آید نبیت کند بعد از این
 این یا لیا را که بشرف مساس زمین این خانه معظم

شرف منقده است بسی در باطل و تردد بدر
تالمان که دشمن داشته و لغزین کردگان خدای
تعالی اند کما قال الل تعالی الا لعنة الل علی
الظالمین الوردی مکرم و پای بر نسیم در ایام و در میان
در ستون کعبه در رکعت نماز کند و بفرغ
و ابتهاج هر چه نماز خود را و بیرون و مادر را ارزیش
خواهد و در قدرت اقامت بلکه اگر خواهد بشمار ازنده
دارد بطواف که آنجا بسترین احوالست یا نماز
یا نظر در کعبه که قضیت عظیم دارد زیرا که این عیال
رضی الله عنهما از مصطفی صلی الله علیه و سلم روایت کرده
است که تشریحی نه البیت کل یوم مائت و عشرون
رحمة ستون للطایفین و اربعون للمصلین و
عشرون للناظرین و چون عظمت رجوع کند از
حمله اشغال فراغت تمام حاصل کرده در ساعت

حج

خروج از مکه آخر هم کارها باید که طواف دراع
باشند که بذهب غیبه مالک واجبست و
ترکش موجب قربان مگر از مسافت کمتر
از جوار قصر مسکونه بمرجع کند و طواف و
نمایند تا قربان از وی ساقط شود و الا کوفه
بجز آنکه دست تا قربان کنند و چون از طواف
در اع که طواف صدر نیز خوانندش فارغ شود
در رکعت نماز کند از آن حضرت نگاه بر مردم رود
و آب بسیار میاشاد بعد از آن جانب مذبح
رود و او را گنا گناه گفته شد در کنار کعبه و بگریه
و براری و نیاز تمام بگوید اللهم هذا البیت بمنی
و العبد عبدک و انا عبدک حملتی ما حرت لی من خلقک
و سیرت لی فی بلادک حتی بلغتنی الی منبیک هذا
انفقتی علی قضاء ذنبا سکت فان کنت خصیت عنی
فازد عنی رضا و الا فمن الان بالعفو و المغفرة

الفراخی
قبل تا بعد یعنی عن بئیک و نه اولان
ان اذنت لی غیر تبدیل تک ولا رعب
اللهم صحتی العافیة فی بدنی والقیمة فی رویتی
وحسن تقبلتی وارزقنی لما نکتک ما القیتنی و اجع
بین خیری الدنیا والاخرة انک علی کل شیء قدير اللهم
تجعل هذا اخره حمدي عن بئیک الحرام به اولان
صعلته اخر حمدي فغرضی عن الجنة بسن اریک
جر الاسود را بوسه در هر روی بماله انگاه کرمان
ذنانان دراج کند روانه شود و باید که تا از سجده
حرام تمام برون نیاید عیبت از کعبه بر بندار در روی
بکلی از وی نگذارد و علامات قبول حج ده چیز است
اول زهد در دنیا و روح اقبال باختر در تحصیل ا
معاذ سیم زحمت از خلق دور داشتن بکمار محل حج
مکانات بدلیالی خلق تولا و فعلا کردن خیم در هم

احوال

احوال با یاران و رفیقان خلق خوش بپوشیدن
اگر میسر شود لقمه بر از خلق در بیع نادر استن منقذت
و عیبت که پیش از حج از دی در وجودی کرده
بشتم صحبت یاران بطالت و جهالت زودت
اهل صلاح و عدالت بدل کردن نهم مجالس لاکو و
در مجالس ذکر و لفظت معوض کرد اینیدن و نهم
حج نجیب در خود نمازیدن و بر کسی که حج نکرده با
تکبر نمودن و علامات ترک عجب آن باشد
که سخن حج در پیشین مجالس بسیار نکوی و بیان
افتخار بخوید و اللد بجانم هر الموفق و المبین
در زیارت رسول حسن الله علیه و سلم
چون از فرایض و سنن حج و اداب زیارت
خانه کعبه تمام فرایض یافت بعد از آن زودت
بزیارت رسول علیه الصلوات و السلام باید رفت

قال صلى الله عليه وسلم من وجد سعته والغير الى
فقد جفاني ومن جاني زيار الايتمه الا زياره
كان حقاً على ان اكون شيعاً بسبب جون برقصه زيار
مصطفى صلى الله عليه وسلم بسبب مدینه روا
ان شوره بايد که در راهلوات بسیار کوبه و چون کوبه
رسد و نظارش بر درختان و دیوارهای مدینه افتد
بگوید اللهم هذا حرم رسولک فاجعله لی و قایم من
وانما من الغراب و سوا الحساب بسبب ثبیت
و دخول مدینه فضل کند و بوی خوش رسد حال کلید
و لبترین لباس را در پوشد و چون خواهر که
بمسجد رسول علیه السلام و را باید که بتواضع
و مسکنت و تعظیم و وقار و حضور دل متوجه کرد
و زیرا که رسول صلی الله علیه و سلم فرموده است
من زارینے بعد و ما فقد زارینے فی حیاتی بسبب زرات
مبارکش را زنده باید دانست و صافر باید بشود

و از خصوص

و از من خضوع و خشوع بحرم محترم آنحضرت باید
در آمد و در وقت دخول مسجد مدینه علی
مساکنهما التحیات و السلام بگوید اللهم
و بالله و علی ملت رسول الدرب ادخلنی
مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل
من لدنک سلطماً نصیراً و چون بمسجد مدینه
تصدروضع بکنند و در راهی دبر رسول البدر
صلی الله علیه و سلم دو رکعت نماز ثبیت مسجد
چنانکه عمود دبر در بگرد بر آید و شش سستش با شمه
دستوبی که در راهی صد دقت که علامت
جایگاه سر مبارک آنحضرت است صلی الله علیه
و سلم در دست جب او باشد و دایره که در
قبله مسجد است میان دو چشمش بود در این دو
توقف آنحضرت بوده است پیش از آنکه مسجد را

تغير كنهه انكاه لسبور قلبه روضه مطهره و حفر
رسول كانهات عليه افضل الصلوات يا مبدؤ و در
روي مبارکش با سید انكاه بآرب و تواضع تمام
و حرمت بگوید السلام عليك يا رسول الله السلام
عليك يا نبي الله السلام عليك يا امين و حج الله
السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا ابا
السلام عليك يا صفي الله السلام عليك يا صفة
الله من خلقه السلام عليك يا خيرة الله من عباده
وه السلام عليك يا احمد السلام عليك يا محمد السلام
عليك يا ابا القاسم السلام عليك يا بشير السلام
عليك يا نذير السلام عليك يا طهور السلام عليك
يا طاهر السلام عليك يا اكرم ولد آدم السلام عليك
سيد المرسلين السلام عليك يا خاتم النبيين
السلام عليك يا قايده الخيرة السلام عليك يا فاتح
الجبس السلام عليك يا نبي الرحمة السلام عليك

بشيع

يا شفيع الائمة السلام عليك يا كاشف الغمة
السلام عليك يا سابق المتقدمين و المتأخرين
السلام عليك و صلواتك واصحابك الطاهرين
و صلواتك واجد الطاهرات ائمة المؤمنين خراك
مفخرة يا خيرة انبياء عن قوم و رسلا عن امة و صلوات
الله كما ذكره الذكر و نكلمه ففعل عن ذل الغافلون
و صلواتك في الاولين و الاخرين افضل و اجمل
اكمل و اطيب و افضل صلواتك على اصحابك خلقك كما
تشفقنا بك من الضلالة و بصبرنا بك من
العمية و بهدانا بك من الجهالة اشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شريك له و اشهد انك عبده و رسوله
و صيبيه و خليفه و امينه و صفيه و انك قد نعت
الرسالة و ادبنا الامانة و نعتنا الاقرب
يتيم و طهرت عه و الله و عدوك و عبرت
ربك حتى اتاك اليقين صلواتك على اهل

بتك الطاهرين اجمعين والركن وصيت كرزيا
 برسمه من سلام بر حضرت رسول صلي الله عليه وسلم
 بگويد سلام عليك يا رسول الله من فلان بس
 بمقدار يك كذبي فراتر رود و در هم بجانب دست
 راست خود و بر ايد المومنين الي بيك صلي الله عليه وسلم
 سلام گويد صبر الي بكر صلي الله عليه وسلم براتر رود و در دست
 است صلي الله عليه وسلم بمقدار كذبي ديگر فراتر رود
 هم بجانب دست راست خود و بر ايد المومنين
 الي بيك صلي الله عليه وسلم سلام گويد صبر الي بكر صلي الله عليه وسلم
 عنه بر ايد و كشي خضر لست صلي الله عليه وسلم
 بس بمقدار كذبي ديگر فراتر رود و در هم بجانب دست
 راست خود و بر ايد المومنين صبر صلي الله عليه وسلم سلام
 بين نوعه كه السلام عليك يا صاحب رسول الله
 صلي الله عليه وسلم و در پيريه و دعا و نيه على القاه
 بالحق ما دام حيا و القاين في اتمه لعهده باجورين

شعبين

مستعين في ذلك اثره عالمين بسنته فخر الكما
 الله تعالى خير ما جزا و راسي على دينه بس باز گردد
 و برابر برود مبارك آنحضرت صلي الله عليه وسلم استقبال
 قبله بايست و تجسيد و تحميم حق تعالى بجاي آورد
 و صلوات بر رسول صلي الله عليه وسلم بگويد لعهده اين
 دعا بخواند اللهم انك قلت و قولك الحق ولو لم
 اذ ظلموا انفسهم جاؤك يا ستغفر و اللد و استغفر لهم
 رسول لوجه و اللد تو ابا رحيم اللهم انما قد سمعنا
 قولك و اطعنا احرك و قصصنا نبينا مستعين
 به اليك في ذنوبنا و ما تلقى ظهورنا من افوارنا تا
 يسين من زلاتنا متعزين بخطايانا و تقصير
 ذنوبنا اللهم علينا و شفيع بديك هذا فينا و اوار
 فعنا بمنزلة عندك و بحقر عليك اللهم اعف اللهم
 جبرين و الا انصار و الا فواتنا الذين استغفونا

استغفنين

بالایمان ^{علا} تجعل قلوبنا غلا للذین آمنوا
انک رؤف رحیم اللهم لا تجعل هذا قبر محمد تا من یا
رت بمبیک ورحمه یا رحم الراحمین انکا یار
بروقه بیاید وان مابین قبر معطر و منبر
حضرت است قال رسول الله صل الله علیه وسلم
ما بین قبری و منبر و قبره من ریاض الجنات و الجنة
دور کعت نماز کند و آنچه داند و فواهد اذ کرد
دعا و صلوات بخواند و حاجت فواید بعد از آن
در قدرت اقامت بیدینم آنچه بپوشش شود از
زنده دشتن مشها و نماز که بجزیت صحیح
رکعت مثل نماز است و بجزیت غریب ده
ترا و تلاوت قران که در خل نزول و سبح
واقع شود باید که تقییر نماید و بصیرت در آن بر
اهل مدینه و محبان عصر ص نمودن عبادت
قبر را زیارت است و بعد از آن باید که بکوسستان ^{بفتح}

پروان

پروان آید و بر همه اهل کوسستان بفتح عموما سلام
گوید و چه حضرت عباس که عم رسول است علیه السلام
و امام حسن و زین العابدین و محمد باقر و جعفر
صادق علیهم السلام و علیهم السلام که این جمله در
قبر اند زیارت کند و قبر ابراهیم خرد زیارت
و قبر ضحیه که رسول علیه السلام در او ج طاهر است
و باقی صحابه و صالحین و ثقیه اهل المؤمنین عثمان
رضی الله عنه و غیره و غیره اجمعین زیارت کند و هر روز
شش زیارت قبا کند و در مسجد قبا که آید مسجد
اسس علی التقوی در حق او نازل شده نماز کند
و از سیرار بیس و فوس سازد و آب خورد و در آن
زیارت که احمر رود که بشرف صبح به اعیان
محبنا و کعبه شرفست و شهادی احمر از زیارت
و تربت حمزه عم حضرت را زیارت کند و در هر روز
از انجا مسجد فتح را از اجا و نصر الله و الفتح

موضوع المرحوم

نزول شده زیارت کند و باز سوره رسول
صلی اللہ علیہ وسلم آید و رکعت نماز کند آرد
و باید که بوقت خروج بجزم زیارتها
در جمع از آنها برورکت در سجده نهد و سلام
بر در وقت که آنوقت است و ختم کند و چون وقت
صلت شود زیارت و دعا کند و در برود
آمدن از مسجد اول پای جب سپردن کند
و بگوید اللهم صل علی سیدنا محمد و آلنا و اجعلنا من آلک
لعمركم و کون من آلک و خطب عن اوزاری زیارت
و لیسر علی الرجوع الی و طلع سمانا فاجتنبک
یا ارحم الراحمین و در روز سپرد آمدن از
مدینه جاوران و نفس را بدین را بصدقه
وزیارت مخصوص گرداند و آنکه در زمان سفر
کردن همان ادعیه که در خروج از خانه خود خوانده

بسم الله الرحمن الرحیم

بود باز بخواند و در سپردن آمدن از شهر
و منزهت هم بران مواظبت نماید و در رجوع
بهر بیعت کند و استی که رسد بعد از گفتن این
کلمات بخواند لا اله الا الله و صده لا شریک له
له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
بسیره الخیر و هو علی کل شیء قدریر ایمنون یا ایمنون
ایمنون لرنا حامدون کل شیء یا لک الا حمده
له الحکم و الیه ترجعون حسبی اللہ لا اله الا
هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم
که سنت چنین است و چون نزدیک بشود خود را
در کوب را پیشتر اند و این دعا بگوید اللهم اجعل
لنا فیما قراراً و از تقاضا و باید که پنجاه نوبت
فسر زندان در نیاید که رسول علیه السلام این
کرده است بلکه اول ایشانرا خبردار کند نگاه
در خانه رود و چون بشود خود را در اول قصد





